

حاکمیت سیاسی فقیهان از دیدگاه آخوند خراسانی

دریافت: ۸۹/۴/۱۲ تأیید: ۸۹/۷/۲۰
علی رضا جوادزاده*

چکیده

مرحوم آخوند؛ ملامحمدکاظم خراسانی، معتقد بود که در عصر غیبت، مشروعیت تصرف در حوزه عمومی - که از آن تعبیر به ولایت فقیهان (جامع الشرائط) می‌شود - منحصر به فقیه است و تا زمانی که فقیه موجود است، دیگران به هیچ عنوان به صورت مستقل، اجازه تصرف ندارند. تقریظ آخوند خراسانی بر رساله «تنبییه الامه و تنزیه الملة»، شاهی بر پذیرش نیابت عامه فقها توسط وی می‌باشد؛ زیرا در این رساله، موارد متعدد و گوناگون، بحث نیابت عامه و حاکمیت سیاسی فقیه به‌عنوان امری مسلم و قطعی مطرح شده است.

هر چند برخی نویسندگان، بر اساس بعضی اسناد و گزارشها، ادعا کرده‌اند که آخوند خراسانی، منکر حاکمیت سیاسی فقیهان بوده، مشروعیت حکومت و امور حسبیه را در عصر غیبت از مردم می‌داند. اما دلایل و شواهد ذکر شده، دارای ایرادات سندی و دلالی می‌باشد و نمی‌تواند ادعای مورد نظر را ثابت نماید.

واژگان کلیدی

ولایت، نیابت، فقیه، امور عامه، امور حسبیه، حاکمیت سیاسی، مشروطه و مشروعه

* محقق حوزه علمیه قم و عضو هیأت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

مقدمه

بررسی اندیشه سیاسی آخوند ملامحمدکاظم خراسانی از سه جهت دارای اهمیت است: ۱- ایشان از فقهای شاخص شیعه در قرون اخیر است و بی شک نام آخوند به عنوان یکی از علما و فقهای بزرگ در تاریخ تشیع مطرح است؛ ۲- آخوند خراسانی در جایگاه یکی از مهمترین مراجع تقلید، رهبری نهضتی را عهده دار شد که می توان آن را به عنوان یکی از رخدادهای مهم تاریخ ایران و تاریخ تشیع دانست که دارای تبعات زیاد و مهمی بود؛ ۳- در یک دهه اخیر اهتمام زیادی نسبت به اندیشه و دیدگاه های سیاسی ایشان صورت گرفته است و برخی نویسندگان که به نظامهای سیاسی دموکراتیک گرایش دارند، به دنبال جمع آوری آثار و دیدگاه های منتسب به ایشان و نشر آنها باشند.^۱

حیات و اندیشه آخوند از ابعاد و زوایای مختلف دارای اهمیت است. آنچه در این نوشتار محور بحث قرار می گیرد، دیدگاه ایشان درباره مشروعیت حکومت در عصر غیبت و به طور خاص، حاکمیت سیاسی فقیهان است. این مسأله با توجه به برخی نوشته هایی که در آنها نسبت به تفسیر و توضیح دیدگاه ایشان به اشتباه قضاوت شده است، اهمیت بیشتری می یابد.

مروری بر اندیشه آخوند خراسانی

آخوند خراسانی مشکلات سیاسی - اجتماعی ایران در عصر خود را مسائلی چون وابستگی اقتصادی و نظامی کشور به بیگانگان (در نتیجه عدم سرمایه گذاری مناسب از سوی دولت در جهت رشد و پیشرفت کشور)، نبود عدالت اجتماعی و عدم توجه دولت مردان به ارزشهای اسلامی می دانست و در جهت حل این مشکلات، قبل از مشروطه، به فعالیت هایی دست زد که چندان نتیجه ای نداشت.

آخوند و مراجع تقلید دیگر، در ابتدای نهضت مشروطه (با اینکه نسبت به آنچه در حال وقوع بود حساسیت داشتند) از آن حمایت نکردند، در مقام «فحص از خصوصیات» مشروطه برآمدند. آخوند خراسانی، میرزا حسین تهرانی و مرحوم مازندرانی «بعد از تأمل کامل»، به این نتیجه رسیدند که «مبانی و اصول صحیح آن از شرع قویم اسلام، مأخوذ است». از این رو، به تأیید و حمایت آن همت گماردند. حمایت قاطع آخوند،

رهبری او را برای مشروطه‌خواهان مذهبی ایران به ارمغان آورد. با توجه به مجموع اسناد، تلگرافها و نامه‌های آخوند در دوره چند ساله مشروطیت، می‌توان ادله مهم آخوند خراسانی در حمایت از مشروطه را - به اجمال - چنین برشمرد:

۱- فراهم شدن زمینه ترقی و پیشرفت اقتصادی کشور

این مسأله، یکی از دغدغه‌های مهم آخوند، پیش و پس از مشروطه بوده است. نظام مشروطه از دیدگاه وی می‌توانست به وسیله محدود کردن دخل و خرجهای شاه، درباریان و حاکمان محلی و نیز دخالت دادن نظر متخصصان و نخبگان متعهد و بهره‌مندی مجریان از مشورت اعضای مجلس، بودجه کشور را به سمت زمینه‌سازی برای پیشرفت ملی هدایت کند.

۲- حفظ استقلال سیاسی - اقتصادی کشور و نفی رابطه سلطه‌آمیز

از علل مهم نفوذ بیگانگان در یک کشور، عقب‌ماندگی آن کشور است. مشروطه با فراهم آوردن زمینه ترقی ایران و نیز نظارت بر رفتار کارکنان و شرکت‌های خارجی و نظارت بر تعامل دولتمردان با دولت‌های بیگانه، استقلال ایران اسلامی را حفظ و تقویت کند.

۳- گسترش عدالت اجتماعی

با توجه به آنکه - به تعبیر صاحب‌نظران - «علّة العلل» نهضت مشروطه، وجود ستم در ایران آن عصر بود (رضوانی، ۱۳۵۲: ۵۶)، گسترش عدالت اجتماعی یکی از مهمترین انگیزه‌ها و اهداف آخوند در حمایت از نظام نو تأسیس بود. تلقی او از مشروطه عبارت بود از: محدود و مشروط بودن ارادات سلطنت و دوایر دولتی... به عدم تخطی از حدود و قوانین موضوعه بر طبق مذهب رسمی آن مملکت... [و] آزادی هر ملت هم - که اساس مشروطیت سلطنت، مبتنی بر آن است - عبارت است از عدم مقهوریتشان در تحت تحکّمات خودسرانه سلطنت و بی‌مانعی در احقاق حقوق مشروع ملیّه (شریف کاشانی، ۱۳۶۲: ۲۵۱).

۴- گسترش ارزشهای اسلامی و نهادینه شدن امر به معروف و نهی از منکر

با توجه به تعریفی که از مشروطه ذکر شد و با توجه به آنکه «مذهب رسمی ایران، همان دین قویم اسلام و طریقه حقّه اثنی عشریه... است، پس حقیقت مشروطه و آزادی

ایران، عبارت» خواهد بود از «عدم تجاوز دولت و ملت از قوانین منطبقه بر احکام خاصه و عامه» ای که از فقه شیعه استفاده شده است (همان). در نتیجه، عمل به احکام اجتماعی اسلام، رسمیت خواهد یافت و مجلس شورا در نقش نهاد «آمر به معروف و ناهی از منکر» عمل به آن احکام را نظارت کرده، ضمانت اجرای آنها را عهده‌دار می‌شود.

مجتهد خراسانی، در اوایل سلطنت احمدشاه قاجار، سفارشها و اندرزهای ده‌گانه‌ای را در قالب نامه‌ای نوشت که حاکی از دغدغه‌های او نسبت به مسائل حکومتی بود^۲ (مجیدکفایی، ۱۳۵۹: ۱۷۶-۱۸۲). محتوای این اندرزنامه را می‌توان در شش محور کلی تبیین کرد: حکومت‌داری بر مبنای اصول اسلامی، گزینش کارگزاران و مشاوران سالم و کارآمد، برنامه‌ریزی برای توسعه و ترقی کشور، حفظ استقلال سیاسی و اقتصادی کشور و نفی هرگونه سلطه خارجی، گسترش عدالت و رأفت و مردم‌داری.^۳

حاکمیت سیاسی فقیهان از دیدگاه آخوند

۱- حاشیه آخوند بر مکاسب و پذیرش حاکمیت عمومی فقیهان

آخوند خراسانی در حاشیه خود بر کتاب مکاسب شیخ مرتضی انصاری، درباره ولایت فقیهان (جامع الشرائط) بر امور عامه به بحث پرداخته است (خراسانی، ۱۴۰۶ق: ۹۲-۹۶) است^۴ - و همچون استاد خود شیخ انصاری - دلالت روایات مورد ادعا بر این مسأله را نمی‌پذیرد و حتی برخلاف نظر موافق شیخ انصاری نسبت به ولایت امضایی و غیر استقلالی فقه‌ها، آن را نیز به نقد می‌کشد.

تا این مرحله، آخوند خراسانی، موافق ولایت عامه فقیه نیست. اما مرحله دیگری نیز وجود دارد که آخوند، مشروعیت تصرف فقیهان در امور عمومی را می‌پذیرد؛ به این بیان که نتیجه عدم پذیرش سند و دلالت روایات مورد ادعا بر ولایت عامه فقیه، آن است که نمی‌دانیم خداوند در عصر غیبت، چه کسانی را متولی امور عمومی و سیاسی مردم (که چاره‌ای از انجام آنها نیست) کرده است. آیا صنف و گروه خاصی برای این مسئولیت قصد و تعیین شده، اما دلیل آن به دست ما نرسیده است یا آنکه چنین نبوده و صرفاً دو شرط عدالت و توانایی کافی می‌باشد و هر کس که این دو شرط را دارا بود، شایستگی تولی امور مسلمین را دارد؟ آخوند خراسانی - همچون برخی فقهای دیگر که

ادلهٔ روایی را نمی‌پذیرند، اما در مرحلهٔ بعد، مشروعیت تصرفات عمومی را برای فقیه اثبات می‌کنند - به صراحت اذعان می‌کند که قدر متیقن از کسانی که جایز است در مسائل عمومی تصرف کرده یا اذن بدهند، فقها هستند. وی پس از نقد دلالت روایات بر ولایت عامهٔ فقها، می‌نویسد: «لکن از این ادله [ادلهٔ روایی] می‌توان به‌دست آورد که فقیه، قدر متیقن از میان کسانی است که احتمال داده می‌شود، مباشرت یا اذن و نظر آنها، معتبر در تصرفات باشد؛ همچنان‌که مؤمنین عادل در صورت فقدان فقیه، قدر متیقن از کسانی هستند که تصرفشان مشروعیت دارد».^۵

این عبارت، در اینکه از نظر آخوند، مشروعیت تصرف، منحصر به فقیه است صراحت دارد و تا زمانی که فقیه، موجود است، دیگران به هیچ عنوان به‌صورت مستقل، مشروعیت تصرف ندارند.

اینکه برخی از نویسندگان، علی‌رغم ذکر این عبارت از آخوند و پذیرش آن، آن را محدود به امور حسبیه به معنای خاص از قبیل سرپرستی افراد بی‌سرپرست نموده‌اند (کلدیور، ۱۳۸۵: ۱۸؛ همو، ۱۳۸۷: ۳۵-۳۶) تبیین نادرستی است؛ زیرا بحث آخوند در حواشی مکاسب شیخ انصاری مطرح شده است و مطالب شیخ دربارهٔ «ولایت فقیه بر تصرف در اموال و نفوس» به معنای عام است. شیخ انصاری در بعضی موارد صراحتاً از اصطلاح و عباراتی چون: «الامور العامة التي لم تحمل في الشرع على شخص خاص» و «الامور التي يرجع فيها كل قوم الى رئيسهم» استفاده کرده است. بنابراین، مفاد عبارات آخوند خراسانی که در این فضای معنایی مطرح شده، تصرف در مطلق امور عمومی است؛ صرف نظر از آنکه آخوند خود نیز هنگام بررسی ادلهٔ روایی ولایت فقیه از عباراتی چون «الامور الكلية المتعلقة بالسياسية التي تكون وظيفة من له الرئاسة» استفاده کرده است.

از سوی دیگر، معنای امور حسبیه - که به فقها سپرده شده است - عبارت است از اموری که انجامش ضروری است و شارع راضی به اهمال و تعطیل آن نیست، ولی متولی آن مشخص نشده است. این امور - بنا بر اینکه ادلهٔ روایی را قاصر از اثبات ولایت عامهٔ فقیه بدانیم، چنانکه آخوند قاصر می‌داند - موارد بسیاری را که از آن جمله امور سیاسی است، شامل می‌شود. به‌عنوان شاهدی بر این دو مطلب؛ یعنی «سپرده‌شدن امور حسبیه به فقها» و «وسعت معنایی امور حسبیه که شامل امور سیاسی نیز می‌شود»

می‌توان عبارات میرزا محمدحسین نائینی در رسالهٔ تنبیه‌الامه را مطرح کرد. ایشان (در ابتدای فصل دوم از این رساله) هر دو مطلب را از مسلمات و «قطعیات مذهب» شیعه ذکر کرده است: «از جمله قطعیات مذهب ما طائفة امامیه، این است که در این عصر غیبت (علی مغیبه السلام) آنچه از ولایات نوعیه را که عدم رضای شارع مقدس به إهمال آن (حتی در این زمینه هم) معلوم باشد، «وظایف حسبیه» نامیده، نیابت فقهایی عصر غیبت را در آن، قدر متیقن و ثابت دانستیم (حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در جمیع مناصب) و چون عدم رضای شارع مقدس به اختلال نظام و ذهاب بیضه اسلام (و بلکه اهمیت وظایف راجعه به حفظ و نظم ممالک اسلامیة از تمام امور حسبیه) از اوضح قطعیات است، لهذا ثبوت نیابت فقهی و نواب عام عصر غیبت در اقامه وظایف مذکوره، از قطعیات مذهب خواهد بود» (نائینی، ۱۳۷۸: ۷۳-۷۴).^۶

۲- اثبات ولایت فقیه در رسالهٔ تنبیه‌الامه و تقریظ آخوند بر آن

تقریظ آخوند خراسانی (در اواخر حیات خود) بر رسالهٔ «تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله» میرزای نائینی - که از شاگردان و خواص آخوند محسوب می‌شد - می‌تواند شاهد و دلیلی دیگر بر این مطلب باشد که قدر متیقن از کسانی که تصرفشان در امور عمومی و سیاسی مشروعیت دارد، فقیهان هستند.

نائینی در موارد متعدد از رسالهٔ خود بر نیابت عامهٔ فقیه تأکید می‌کند. یکی از عبارات صریح ایشان در عبارات قبل ذکر شد. برخی مستندات دیگر در این زمینه عبارتند از: در اواخر مقدمهٔ تفصیلی رسالهٔ خود - در معرفی فصول پنج‌گانهٔ کتاب - به صراحت، حکومت مشروطه را در فرض عملی نشدن حاکمیت «نواب عام» ذکر می‌کند. ایشان می‌نویسد: «... دوم: آنکه در این عصر غیبت که دست امت از دامان عصمت، کوتاه و مقام ولایت و نیابت نواب عام در اقامهٔ وظایف مذکوره هم مغضوب و انتزاعش غیر مقدور است، آیا ارجاعش از نحوهٔ اولی [سلطنت مطلقه] که ظلم زائد و غصب اندر غصب است، به نحوهٔ ثانیه [سلطنت مشروطه] و تحدید استیلای جوری به قدر ممکن، واجب است؟ و یا آنکه مغضوبیت مقام، موجب سقوط این تکلیف است؟» (نائینی، ۱۳۷۸: ۶۵).^۷

مرحوم نائینی در فصل دوم رساله، در مقام بیان رجحان حکومت مشروطه بر

استبدادی می‌نویسد: در حکومت تملیکیّه یا استبدادیّه، سه نوع غصب وجود دارد: ۱- «اغتصاب ردای کبریایی»؛ ۲- «اغتصاب و ظلم به ناحیه مقدّسه امامت» و ۳- «اغتصاب رقاب و بلاد و ظلم درباره عباد». اما در حکومت مقیدّه یا مشروطه، اگر معصوم یا نایب او حاکم باشد، هر سه نوع غصب و ظلم رفع می‌شود و اگر چنین نباشد (مانند زمان خود او) باز هم دو غصب و ظلم از میان رفته و فقط «مقام ولایت و امامت» غصب شده است. این غصب، تنها در یک صورت قابل رفع است و آن اینکه «با صدور اذن عمّن له ولایة الاذن [فقیه جامع الشرائط] لباس مشروعیت هم تواند پوشید و از اغتصاب و ظلم به مقام امامت و ولایت هم به وسیله اذن مذکور، خارج تواند شد» (همان: ۷۴-۷۵).

در فصل چهارم که به پاسخ از شبهات مشروعه خواهان اختصاص دارد، این شبهه را ذکر می‌کند که: «... چون قیام به سیاست امور امت از وظایف حسبیه و از باب ولایت است، پس اقامه آن از وظایف نواب عام و مجتهدین عدول است، نه شغل عوام و مداخله آنان در این امر و انتخاب مبعوثان، بی‌جا و از باب تصدّی غیر اهل و از انحاء اغتصاب مقام است».

نائینی در پاسخ، اصل مطلب را می‌پذیرد و جواب را به شکل دیگری می‌دهد: «این شبهه، فی‌الجمله به لسان علمی است و مانند سایر تلفیقات واهیّه، چندان بی‌سروپا نیست ... بالضروره، از وظایف حسبیه - نه از تکالیف عمومی - بودن وظایف سیاسیّه اولاً و بالذات، مسلّم و مجال انکار نباشد ...» (همان: ۱۰۹).^۱

ایشان در پایان کتاب نیز (که پایان فصل پنجم است) می‌نویسد: «اول شروع در نوشتن این رساله، علاوه بر همین فصول خمسّه، دو فصل دیگر هم در اثبات نیابت فقهای عدول عصر غیبت در اقامه وظایف راجعه به سیاست امور امت و فروع مرتبه بر وجوه و کیفیات آن، مرتب و مجموع فصول رساله، هفت فصل بود ... [اما چون] مباحث علمیه که در آنها تعرض شده بود، با این رساله که باید عوام هم منتفع شوند، بی‌مناسبت بود، لهذا هر دو فصل را اسقاط و به فصول خمسّه، اقتصار کردیم» (همان: ۱۷۶).

با توجه به مطالب ذکر شده، به دست می‌آید که نائینی، بحث نیابت عامه و حاکمیت سیاسی فقیه را در موارد مختلف و متعدد از رساله به عنوان امری مسلم و قطعی مطرح نموده است. حال، آخوند خراسانی بر چنین کتابی، تقریظ زده، آن را تأیید می‌نماید.

خراسانی در تقریظ خود - که در ابتدای رساله آمده است - می‌نویسد: «بسم الله الرحمن الرحيم. رساله شریفه «تبییه الامه و تنزیه الملة» که از افاضات جناب مستطاب شریعت‌مدار، صفوة الفقهاء و المجتهدين، ثقة الاسلام و المسلمین، العالم العامل، آقا میرزا محمدحسین النائینی الغروی - دامت افاضاته - است، اجل از تمجید و سزاوار است که - إن شاء الله تعالی - به تعلیم و تعلم و تفهیم و تفهیم آن، مأخوذبودن اصول مشروطیت را از شریعت محقه استفاده و حقیقت کلمه مبارکه «بمواالاتکم علمنا الله معالم دیننا و اصلح ما کان فسد من دنیانا» را به عین‌الیقین ادراک نمایند. إن شاء الله تعالی».

آیا می‌توان پذیرفت که فقیه بزرگی چون آخوند خراسانی، بدون نظر مساعد نسبت به مسأله نیابت عامه فقها، کتابی را که در آن، به دفعات، مسأله نیابت فقها در «سیاست امور امت» مطرح شده است، تقریظ و تأیید محکم و قاطعی از آن کتاب نماید؟! به‌ویژه اینکه مراجع شیعه، به دلیل توجه به تأثیر بسیار زیاد مطالب منتسب به آنها، نسبت به تأیید یک فرد و جریان و یا یک مطلب، حساسیت زیادی داشته و دارند.

صرف نظر از تقریظ آخوند، از یک سو، نفس ارتباط ویژه نائینی با آخوند خراسانی به‌گونه‌ای که مشاور خاص و نویسنده نامه‌ها و تلگرافهای آخوند در جریان مشروطیت بوده است و از سوی دیگر، تصریحات نائینی در رساله مذکور نسبت به ولایت فقها به‌گونه‌ای که آن را از مسلمات تلقی کرده است، نمی‌تواند قابل جمع با انکار مشروعیات حاکمیت سیاسی فقها از سوی آخوند خراسانی باشد.

۳- بررسی برخی اسناد، گزارشها و تفسیرهای مخالف

برخی اسناد، گزارشها و ادعاها وجود دارد که در ظاهر نشان‌دهنده آن است که آخوند خراسانی، منکر ولایت سیاسی فقیهان بوده، مشروعیات حکومت و امور حسبیه را در عصر غیبت از مردم می‌داند. در ادامه، دو تلگراف و برخی گزارشها و نسبت‌ها در این زمینه، ذکر شده و مورد بررسی قرار می‌گیرد:

۳-۱- سند اول؛ تلگراف به محمدعلی شاه

پس از به توپ‌بسته‌شدن مجلس و آغاز دوره موسوم به استبداد صغیر، آخوند خراسانی و دو فقیه نامدار دیگر در دوم رجب ۱۳۲۶، در تلگرافی به محمدعلی شاه،

ضمن مقایسه وضعیت حال و گذشته عثمانی با ایران، ناراحتی خود را از آنچه شاه انجام داده، ابراز و در پایان، او را تهدید به صدور احکام سخت می‌کنند (ناظم الاسلام کرمانی، ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷: ۱۸۷-۱۸۸). محمدعلی شاه در پاسخ، با اظهار تعجب از علمای ثلاثه، خود را به واسطه از میان برداشتن «بدعت مزدکی مذهبان»، «در حضور صاحب شرع، مستوجب اجر مجاهدین و مجدد دین» می‌داند.

آن سه عالم، تلگراف تند، صریح و نسبتاً مفصلی را (توسط مشیرالسلطنه صدر اعظم) به شاه مخابره می‌کنند. در ابتدای این تلگراف آمده است: «اگر چه داعیان را عمر به آخر رسیده و در این میانه، جز حفظ بیضه اسلام و استقلال مملکت و بقای سلطنت شیعه و رفع ظم و ترفیه حال عباد عرضی نداریم، ولی چون ...».

در عبارات پایانی تلگراف که مورد استناد واقع شده، چنین آمده است: «داعیان نیز بر حسب وظیفه شرعی خود ... تا آخرین نقطه در حفظ مملکت اسلامی ... خودداری ننموده، در تحقیق آنچه ضروری مذهب است که حکومت مسلمین در عهد غیبت حضرت صاحب الزمان - عجل الله فرجه - با جمهور^۹ بوده، حتی الامکان، فروگذار نخواهیم کرد و عموم مسلمین را به تکلیف خود آگاه ساخته و خواهیم ساخت و ...» (همان: ۲۲۷-۲۳۱؛ شریف کاشانی، ۱۳۶۲: ۲۰۹-۲۱۰؛ دولت‌آبادی، ۱۳۶۱، ج ۳: ۳۰-۳۲).

بررسی

در ابتدا چنین به نظر می‌رسد که با توجه به مآخذ متعدد این تلگراف و نیز ظهور دلالتی آن در مدعا (یعنی مشروعیت حکومت در عصر غیبت به مردم است)، تردیدی در صحت استدلال به این سند باقی نمی‌ماند. اما با تأمل و دقت، این اطمینان از بین رفته و تردید جدی به وجود می‌آید.

توضیح مطلب: آیا اینکه در عصر غیبت، مشروعیت حکومت به رأی مردم باشد، «ضروری مذهب است»؟ به عبارت دیگر، این جمله، صرفاً حکایت از دیدگاه علمای ثلاثه از جمله آخوند خراسانی نمی‌کند؛ بلکه نشان‌دهنده گزارشی تاریخی نسبت به مسلمات فقه شیعه و دیدگاه فقهای شیعه است؛ یعنی آخوند و دو عالم دیگر گزارش می‌دهند که مشروعیت حکومت در عصر غیبت از مسائل مسلم و ضروری در نزد شیعیان و - طبعاً - همه فقهای شیعه است. اما هر کسی که آشنایی اجمالی‌ای با فقه شیعه داشته باشد، می‌داند که این گزارش نادرست است؛ چرا که فقهای زیادی -

همچون محقق نراقی و صاحب جواهر - با طرح مسأله ولایت فقیه، مشروعیت حکومت را به حاکمیت فقیه می‌دانند؛ نه مردم. در نتیجه با اطمینان می‌توان گفت که آخوند خراسانی نمی‌تواند بر خلاف بدیهیات فقه شیعه سخن بگوید و گزارشی بدیهی‌البطالان درباره دیدگاه فقهای شیعه نسبت به موضوع مشروعیت حکومت در عصر غیبت ارائه دهد. پس باید یا این تلگراف (همه یا بخشی از تلگراف که عبارت مذکور در آن آمده است) جعلی باشد - چنانکه در برخی منابع، عبارت مورد استناد ذکر نشده است^{۱۰} - و یا آنکه جمله مذکور به معنای دیگری قابل تفسیر باشد که به نظر می‌رسد چنین است.

توضیح آنکه آیا واژه «جمهور» در عصر مشروطه، همان مفهوم امروزی را داشته است؟ با تحقیق در این زمینه - که البته نیاز به تکمیل دارد - به دست می‌آید که چنین نیست. شاهد این مطلب آن است که مرحوم ثقة‌الاسلام تبریزی (شهادت ۱۳۳۰) در اواسط رساله‌ای به نام «رساله لالان»^{۱۱} که در همان دوره استبداد صغیر (احتمالاً اوایل ۱۳۲۷) خطاب به علمای نجف و در رأس آنها آخوند خراسانی نوشته است، نیابت فقها در امور سیاسی را «جمهوریت» نامیده است: «مشروطه - بعد از حس کردن افکار دؤول خارجه درباره اسلام و سعی آنها در زوال آن و وجوب محافظت آن بر کافئه مسلمین - می‌گوید که علاج این امر یکی از دو کار است: اولی؛ تبدیل سلطنت به سلطنت شرعی که نواب امام ع متصدی امر سلطنت شوند و اجرای عدل مذهبی نمایند و تمامی بدع و امور مخالفه شرع را محو کنند که آن را به اصطلاح، جمهوریت ... گویند. دومی؛ محدود [و] مقید ساختن سلطنت حاضر و امنای ملت را بر آن ناظرگماشتن و تأسیس دارالشورا دادن و در امورات عرفیه با شور عقلا و امنای راه رفتن و رشته امورات را از دست استبدادگرفتن است. در حال حاضر که نواب ائمه ع خود را مکلف به سلطنت عامه نمی‌دانند...» (فتحی، ۱۳۵۵: ۴۲۹-۴۳۰).

چنانکه ملاحظه می‌شود، واژه «جمهوریت» به صراحت به معنای نیابت فقها در امور سیاسی و عمومی، تفسیر شده است.

۲-۳- سند دوم؛ پاسخ به سؤال مردم همدان

آقاجفی قوچانی، تلگرافی را ذکر می‌کند که آخوند خراسانی و مرحوم مازندرانی

در دورهٔ موسوم به استبداد صغیر در پاسخ به دو استفتای اهالی همدان نوشته و ارسال کرده‌اند. در قسمتی از این تلگراف، حکومت به مشروعه و غیر مشروعه تقسیم شده و ضمن انحصار حکومت مشروعه به معصومان علیهم‌السلام، حکومت غیر مشروعه به عادلانه و غیر عادلانه تقسیم شده است. «عادلانه، نظیر مشروطه که مباشر امور عامه، عقلا و متدینین باشند و ظالمانه ... مثل آنکه حاکم مطلق، یک نفر مطلق‌العنان خودسر باشد». در ادامهٔ تلگراف به صراحت چنین آمده است: «با نظر به مصالح مکنونه، باید مطویات خاطر را لمصلحة الوقت کتمان کرد و موجزاً تکلیف فعلی عامهٔ مسلمین را بیان می‌کنیم که موضوعات عرفیه و امور حسیه در زمان غیبت به عقلای مسلمین و ثقات مؤمنین مفوض است و مصداق آن، همان دارالشورای کبری بوده که به ظلم طغیان و عصیان جبراً منفصل شد. امروزه بر همهٔ مسلمین، واجب عینی است که بذل جهد در تأسیس و اعادهٔ دارالشورا بنمایند. تکاهل و تمرد از آن به منزلهٔ فرار از جهاد و از کبائر است ...» (قوچانی، ۱۳۷۸: ۴۸-۵۳).

بررسی

با تأمل در مطالب تلگراف و زمان نگارش و ارسال آن، به نظر می‌رسد که نمی‌توان به عبارت مورد نظر [موضوعات عرفیه و امور حسیه در زمان غیبت به عقلای مسلمین و ثقات مؤمنین مفوض است] تمسک کرد؛ زیرا عبارتی که قبل از عبارت مورد استناد، وجود دارد، نشان می‌دهد که مطلب مذکور، نوشته‌ای عملیاتی است؛ بدون آنکه ناظر به مرحلهٔ نظر و واقع باشد. در واقع چنین مطالب و تعبیری از آخوند در زمانی صادر شده است که آنها با شدت و حدت به دنبال حاکمیت نظام مشروطه و بازگشت مجلس شورا بودند. طبعاً در این فضا و شرایط، آنها از بیان هر مطلبی که کمک به بازگشت مشروطه نماید و مردم را تحریک به فعالیت در راستای آن نماید، خودداری نمی‌کردند. اینکه وی می‌نویسد: «باید مطویات خاطر را لمصلحة الوقت کتمان کرد» و اینکه «تکلیف فعلی عامهٔ مسلمین را بیان می‌کنیم» - این گمان را تقویت می‌کند که آخوند خراسانی به لحاظ نظری دیدگاه دیگری داشت (حاکمیت سیاسی فقیهان)؛ اما چون در مقام تحریک مردم برای برقراری نظام مشروطه و سرنگونی استبداد بود، طبعاً می‌بایست «تکلیف فعلی» را بیان کند؛ نه آنکه دیدگاه نظری‌اش را ذکر کند که ممکن

بود بیان عمومی آن در شرایط حادّ دورهٔ استبداد صغیر، نه تنها ثمره‌ای نداشته باشد، بلکه موجب پیشبرد اهداف مخالفان مشروطیت شود؛ به‌ویژه آنکه برخی ایرادهای مشروعه‌خواهان بر مشروطیت بر پایهٔ تمسک به ولایت عامهٔ فقیه بود.

به عبارت دیگر، از آنجا که مطابق حاشیهٔ آخوند خراسانی بر کتاب مکاسب شیخ انصاری، «مؤمنین عادل در صورت فقدان فقیه، قدر متیقن از کسانی هستند که تصرفشان مشروعیت دارد» و از سوی دیگر، آخوند، همچون نائینی و بسیاری از علمای آن عصر، «مقام ولایت و نیابتِ نوابِ عام در اقامهٔ وظایفِ سیاسی و اجتماعی را غصب شده و «انتزاعش» را در شرایط آن زمان، «غیر مقدور» (نائینی، ۱۳۷۸: ۶۵) می‌دانست، از این رو، چنین حکم کرده است که «موضوعات عرفیه و امور حسبیه» به «ثقات مؤمنین مفوض است و مصداق آن همان دارالشورای کبری» می‌باشد. این حکم، همان چیزی است که نائینی نیز در تنبیه‌الامه دربارهٔ لزوم تبدیل سلطنت مطلقه به مشروطه، در فرض عدم امکانِ اعمال «ولایت و نیابتِ نوابِ عام» مطرح می‌کند (همان).

اما مسألهٔ انحصار سلطنت مشروعه در حکومت معصوم علیه السلام و تقسیم سلطنت غیر مشروعه به عادل و غیر عادل - که در تلگراف فوق آمده است - نیز در راستای مطالب ذکر شده، قابل تحلیل است و نمی‌توان همانند یک نوشتهٔ فقهی - کلامی صرف با آن برخورد کرد و - همچون برخی نویسندگان - این نتیجه را گرفت که ولایت سیاسی فقیه، حکومت ظالمه غیر مشروعه است!^{۱۲}

۳-۳- گزارشی به نقل از شیخ آقابزرگ تهرانی

یکی از نویسندگان معاصر، گزارشهایی را از شیخ آقابزرگ تهرانی (تراجم‌نویس مشهور و از شاگردان آخوند خراسانی) دربارهٔ مخالفت آخوند نسبت به عملی شدن حاکمیت سیاسی فقها ذکر کرده است. آقای اکبر ثبوت (نوادهٔ برادر شیخ آقابزرگ تهرانی) از شیخ آقابزرگ تهرانی، نقل می‌کند که آخوند خراسانی در زمان مشروطه، در برخی جلسات، در پاسخ به برخی انتقادات و پیشنهادهای که از سوی مخالفان مشروطه یا موافقان مشروطه مطرح می‌شد، به ذکر مفاصدِ عملی حاکمیت سیاسی فقیهان پرداخته و آن را نپذیرفته است.^{۱۳}

از جمله آنکه آقای ثبوت از آقابزرگ تهرانی نقل می‌کند که در گیر و دار مبارزه با

استبداد و کوشش برای استقرار مشروطه، یکی از علمای مخالف مشروطه نزد آخوند رفته و تلاش می‌کند که ایشان را متقاعد به جداشدن از مشروطه‌طلبان نماید. او از آخوند سؤال می‌کند که آیا شما با اجرای قوانین شرع و حاکمیت شریعت مخالفید؟ پس از آن که آخوند با تعجب جواب منفی داده بود، آن عالم گفته بود: اگر مخالف نیستید، پس چرا از حکومت مشروطه طرفداری نمی‌کنید و حتی اقدامات مشروطه‌طلبان را تخطئه می‌کنید؟ مرحوم آخوند در ضمن پاسخ بسیار مفصل خود، می‌گوید: «... چه فایده‌ای دارد که بی‌آنکه امکانات لازم برای تحقق حاکمیت شریعت موجود باشد، اسم شریعت و مشروطه را بر روی حرکتی بگذاریم و بعد هم مثل مشروطه‌طلبان فعلی، هزار جور کار خلاف شرع بکنیم و شرع را در معرض بدترین اتهامات قرار دهیم و مردم را در شرایطی بگذاریم که نه فقط حسرت حکومت‌های غیر مشروطه، بلکه حسرت حکومت‌های کفر را بخورند و زبان حالشان این شعر ابو عطاء سندی باشد: «یا لیت جور بنی مروان عادلنا / یا لیت عدل بنی العباس فی النار» و بگویند: «و ما جاء یوم ارتجی فیہ راحة / فجزیته الا بکیت علی امس»... آیا عمال این حکومت [حکومت محمدعلی شاه که مشروطه‌خواهان از آن با عنوان حکومت مشروطه طرفداری می‌کنند]، کامل‌ترین مصداقهای این اشعار نیستند: «ظلموا الرعیة و استجازوا کیدها / و عدوا مصالحها و هم اجراؤها؛ ساس الانام شیاطین مسلطه / فی کل مصر من الوالین شیطان»... مگر بدون وجود مقتضیات و شرایط لازم، می‌توان حکومت اسلامی صالح و حقیقی بر سر کار آورد؟ اگر این امر ممکن بود، پس چرا پس از وفات پیامبر ﷺ که عباس بن عبدالمطلب و برخی دیگر، از امیر مؤمنان علیه السلام خواستند قیام کند و منصب خلافت را عهده‌دار شود، ایشان نپذیرفت و پاسخشان حکایت از آن داشت که اوضاع زمانه را برای این امر مناسب نمی‌داند و «مجتنی الثمرة لغير وقت ایناعها کالزراع بغیر ارضه» (نهج البلاغه، خطبه ۵). چنانکه امام حسن علیه السلام نیز از خلافت کناره گرفت و در تعریف جهل فرمود: «سرعة الوتوب علی الفرصة قبل الاستکمال منها». و در تعریف عقل فرمود: «التجرع للغصة حتی تنال الفرصة»... اینک من هم می‌گویم: «جعل الله لكل شیء قدراً و لكل قدر اجلاً». «اذا رمت الامانی قبل وقت / فلست بواجد تلك الامانی؛ فقبل الوقت کان سؤال موسی / فکان جواب ذلک لن ترانی»... در روزگار حاضر نیز من تشکیل حکومت حقه را ممکن نمی‌دانم... حتی اگر این فرض محال را بپذیریم که

می‌توانیم در مملکت‌مان یک حکومت حقه برپا کنیم، در مورد ممالک دیگر حتی به‌عنوان فرض محال نیز چنین امیدی نمی‌توانیم داشته باشیم. بالعین و العیان می‌بینیم که حکومت‌های باطل روز به روز قوی‌تر می‌شوند و به‌جای حق، مثل همیشه همچنان زور حاکم است: «الدهر کالدهر و الايام واحده / و الناس کالناس و الدنيا لمن غلبا». در این شرایط ما چه باید کنیم؟ جز اینکه قبول کنیم در عالم سیاست، خوب و خوبتر وجود ندارد که در جست و جوی آن باشیم، بلکه آنچه هست، بد و بدتر است و به مصداق حدیث: «من ابتلی ببلیتین فلیختر ایسرهما» ما باید برای فرار از بلای بزرگتر، بلای کوچک‌تر را اختیار کنیم... اگر ما یک حکومتی با عنوان اسلامی و شرعی و مشروع و بر سر کار بیاوریم و زمام امور حکومت را هم به دست پیشوایان دینی بدهیم و اصرار داشته باشیم که تمام احکام اسلامی از جمله در مورد نامسلمانان و مخالفان اسلام و تشیع اجرا شود - چنانکه این راه را در پیش گیریم - برفرض هم که در داخل مملکت خودمان موفقیت‌هایی کسب کنیم، در خارج از مملکت خودمان با دو خطر بسیار بزرگ مواجه خواهیم بود: یکی این که رفتار ما خصوصاً در مورد مخالفان اسلام و تشیع و پیروان مذاهب غیر اسلامی و مسلمانان غیر شیعی، سرمشقی خواهد بود برای حکومت‌های نامسلمان و غیرشیعی در رفتار با مسلمانان و شیعیان...؛ یعنی هر اقدامی که در داخل مملکت‌مان در مورد غیر مسلمانان و غیر شیعیان بکنیم باید منتظر باشیم که نظیر آن را حکومت‌های غیر مسلمان و غیر شیعی در مورد شیعیان و مسلمانان بکنند؛ هر چند به عقیده ما ظالمانه باشد. ما هم با توجه به وضعیتی که داریم، هیچ وسیله‌ای برای دفاع از آنان نداریم. پس وقتی امکان دفاع از هم‌کیشان و هم‌مذهبان خود را در خارج از مملکت‌مان نداریم، تا آخرین حد امکان باید سعی کنیم که در داخل مملکت خود، دست به اقدامات حادی نزنیم که حکومت‌های غیرمسلمان یا غیرشیعی در مقام مقابله به مثل برآیند و هم‌کیشان و هم‌مذهبان ما [را] در فشار بگذارند و بر آنان ستم کنند. ما باید بدانیم که: «و من لا یصانع فی اموره کثیره / یضرس بانیب و یوطأ بمنسم»؛ چنانکه در دوره صفوی، وقتی در داخل ایران فشار بر اهل سنت شروع شد و ایادی حکومت و وابستگان آن، مقدسات اهل سنت را به باد ناسزا گرفتند... من وقتی این فجایع و کشتارها [ی شیعیان توسط عثمانی‌ها] را در کنار فشارهای صفویان و وابستگانشان بر اهل سنت و توهین‌هایی که به مقدسات سنیان کردند، می‌گذارم،

بی اختیار به یاد حدیث شریف امام باقر علیه السلام می افتم که: «یحشر العبد يوم القيامة و ما ندی دماً فیدفع الیه شبه المحجمه أو فوق ذلك فیقال له هذا سهمک من دم فلان، فیقول یا رب انک لتعلم أنک قبضتني و ما سفتک دماً، فیقول بلی سمعت من فلان رواية کذا و کذا فرويتها علیه فنقلت حتی صارت الی فلان الجبار فقتله علیها و هذا سهمک من دمه». نیز این حدیث شریف به روایت صدوق از امام صادق علیه السلام: «یجیء يوم القيامة رجل الی رجل حتی یلطخه بالدم و الناس فی الحساب فیقول یا عبدالله مالی و لک فیقول اعنت علی يوم کذا و کذا بکلمة فقتلت». وقتی حتی نقل روایتی که به قتل یک بی گناه انجامد، موجب مسؤولیت در برابر خدا و مشارکت در جنایت قتل شود، کارها و سخنانی که به کشتار هزاران شیعه بی گناه انجامیده است، چه حکمی دارد؟ ... [ما] به همان اندازه و با همان لحنی که مخالفان خود و مخالفان دین و مذهب خود و مقدسات آنان را تخطئه می کنیم، باید اجازه دهیم که آنان نیز در مورد ما بدان گونه عمل کنند. از پیامبر صلی الله علیه و آله بشنویم که: «ما احببت أن یأتیه الناس الیک فأتیه الیهم و ما کرهت أن یأتیه الناس الیک فلا تأتیه الیهم»؛ از امیر مؤمنان بشنویم که خطاب به امام حسن علیه السلام می فرماید: «یا بنی اجعل نفسک میزانا فیما بینک و بین غیرک، فاحب لغیرک ما تحب لنفسک و اکره ما تکره لها ... (تا آنجا که می فرماید): و استقیح من نفسک ما تستقیح من غیرک و ارض من الناس بما ترضاه لهم من نفسک» و در جای دیگر می فرماید: «ارض للناس ما ترضی لنفسک و آت الی الناس ما تحب أن یؤتی الیک»؛ از امام حسن علیه السلام بشنویم که: «صاحب الناس مثل ما تجب أن یصاحبوک»؛ از امام باقر علیه السلام بشنویم که: «قولوا للناس احسن ما تحبون أن یقال لکم»؛ از امام صادق علیه السلام بشنویم که: «احبوا الناس ما تحبون لأنفسکم أما یستحیی الرجل منکم أن یعرف جاره حقه و لا یعرف حق جاره»، که در تمام این احادیث، دستور این است که نه تنها با شیعیان و نه فقط با کلیه مسلمانان، بلکه با همه مردم جهان که مصداق ناس هستند، باید همان گونه رفتار کنیم که دوست داریم با ما رفتار کنند ...

از طرف دیگر، این مسلم است که اگر ما حکومت دینی برپا کنیم و پیشوایان دینیمان زمام امور حکومت را در دست گیرند و آنچه را حکام حکومتی شرع می دانند اجرا کنند، نتیجه اش آن خواهد شد که در گوشه و کنار دنیا پیروان مذاهب غیر اسلامی

و نیز مسلمانان غیر شیعی هم ترغیب شوند که به جای حکومت‌های فعلی غیر مسلمان یا غیر شیعی، حکومت‌ها و قدرتهای دیگری بر سر کار بیاورند که متکی بر تعصبات مذهبی غیر اسلامی و حتی ضد اسلامی و ضد شیعی باشند و زمام امور را به دست کسانی بسپارند که تعصبات مذکور چشم دلشان را صد در صد کور کرده و خصومتشان با ما و دین ما، صد درجه بیشتر از حکومت‌های فعلی باشد و جز به نابودی مطلق اسلام یا تشیع نمی‌اندیشند...؛ حکومت‌هایی که با اتکا بر مذاهب غیر اسلامی یا گرایش‌های مذهبی غیر شیعی بر سرکار آیند، نه فقط اسلام سیاسی و تشیع سیاسی، بلکه تمام ابعاد اسلام و تشیع را از میان خواهند برد و ما را به روزی می‌نشانند که بگوییم: «عتبت علی سلم فلما ترکته / و جرّبت اقواما بکیت علی سلم». به هر حال عاقلانه نیست که ما به نام تشکیل حکومت دینی و سپردن حاکمیت به دست رجال دین، موجب شویم که دشمنانی بسیار کینه‌توزتر از دشمنان کنونی‌مان به قدرت برسند و برای ما و هم‌کیشان و هم‌مذهبان ما خصوصاً آنها که در قلمرو حکومت ما نیستند، شرایطی بدتر از شرایط کنونی فراهم آید. در هر قدمی که برمی‌داریم باید همه جوانب را ملاحظه کنیم و اگر نه، به گفته شاعر عرب: «إن الزنایر ان حرکتها سفلها / من کورها اوجعت من لسعها الجسدا» (دریابییگی، ۱۳۸۶: ۵۳۹-۵۵۳).

همچنین آقای ثبوت به جلسه‌ای اشاره می‌کند که میرزای نائینی و آخوند خراسانی در آن حضور داشتند. در این مجلس، میرزای نائینی به آخوند خراسانی پیشنهاد می‌کند که از یک سو برای رفع اختلاف میان علما و از سوی دیگر جهت دستیابی به نظام ایده‌آل و مورد آرزوی علما در زمان غیبت، به جای نظام مشروطه، حکومت عدل اسلامی تأسیس شود. آخوند خراسانی در پاسخ به پیشنهاد نائینی می‌گوید: «بیانات و استدلالهای شما، اگر هم فرض کنیم به لحاظ نظری درست است و ایراد و اشکال به آن وارد نیست، اما در مرحله عمل، تبعات نامطلوبی دارد که اگر راهی برای گریز از آن تبعات پیدا نکنیم، قبول پیشنهاد شما و سپردن حکومت به علمای دین، ضررهایش بسیار بیش از منافعش خواهد بود». سپس آخوند به بیان اشکالات عملی مترتب بر حاکمیت سیاسی فقیهان پرداخت و «شش ایراد» (تاج‌زاده، ۱۳۸۲: ۸-۹) یا به نقل دیگر «افزون از ده دلیل» (کدیور، ۱۳۸۴: ۲۵۰ و ۲۵۹) و یا به نقل دیگر «۲۱ دلیل»! (ثبوت، ۱۳۸۸) ذکر کرد. نوع دلایل و آنچه به عنوان مفسد حاکمیت سیاسی فقیهان، در این

گزارش به آخوند خراسانی نسبت داده شده است، شبیه مطالب گزارش قبل است. خلاصه برخی از دلایل متناسب به آخوند خراسانی در پاسخ پیشنهاد میرزای نائینی چنین است:

بررسی

ما به پنج دلیل، نمی‌توانیم به گزارش مذکور اعتماد و اطمینان نماییم:

الف- ناسازگاری «گذشت زمان طولانی» و «دقیق بودن گزارش»

آقای اکبر ثبوت، مطالب مذکور را که ضمن گزارش بسیار مفصلی و همراه با جزئیات بسیار (روایات، اشعار، ضرب‌المثل‌ها، اسامی و واقعیات تاریخی و ...) است، در دهه چهل شمسی، از شیخ آقابزرگ شنیده و نوشته است. بنا به اعتراف خود ایشان، «در یورشهای مکرر ساواک» در سالهای ۱۳۵۱-۱۳۵۲ش، بسیاری از نوشته‌ها و آنچه از بزرگان به یادگار داشت، از دست رفت و ایشان نیز به دلیل «عمق فاجعه» و «کثرت گرفتاری» و «عدم فرصت» به «تحریر مجدد آنها نپرداخت». تا آنکه در سال ۱۳۵۹، مباحثات با برخی افراد، ایشان را «به یاد آنچه از شیخ آقابزرگ شنیده بود» انداخت و موجب شد «با کمک یادداشت‌های غارت نشده و آنچه از شنیده‌ها به یاد داشت»، مقاله مفصلی در چند قسمت بنویسد. این مقاله به چاپ نرسید و «نسخه پاکنویس شده آن، این قدر دست‌به‌دست گشت تا گم‌و‌گور شد». مجدداً - پس از حدود ۲۲ سال - در سال ۱۳۸۱ شمسی، در جریان گفت‌وگو با برخی افراد، سخن به آخوند خراسانی و مشروطیت کشیده شد. این مسأله در ادامه، موجب شد مقداری از پیش‌نویس مقاله‌ای را که در سال ۱۳۵۹، نوشته بود، پیدا شود. «این‌گونه، طرح اولیه کتاب دیدگاه‌های سیاسی - اجتماعی آخوند خراسانی و شاگردانش فراهم آمد» که مطالب و گزارشهای ذکر شده، بخشی از مطالب آن نوشتار تفصیلی است.

سؤال این است که چگونه می‌توان به چنین گزارش تفصیلی‌ای که تمام آن، جنبه نقلی و تاریخی دارد و آیات، روایات و اشعار و ضرب‌المثل‌های بسیاری در آن ذکر شده و از سوی دیگر بسیاری از آن، از بین رفته و مجدداً بازسازی شده است، اعتماد نمود؟ با توجه به آنکه آقای ثبوت بر این نکته تأکید می‌کند که «هیچ نکته‌ای و حتی هیچ مستندی؛ اعم از آیه و روایت و شعر و ضرب‌المثل و ... بر محتوای آنچه از شیخ آقابزرگ (و

بزرگان دیگری که نام برده‌ام) شنیدم، نیفزودم!» (دریابگی، ۱۳۸۶: ۵۳۶-۵۳۷).
لازمه پذیرش گزارش آقای ثبوت، آن است که اولاً: بپذیریم شیخ آقابزرگ، حافظه‌ای خارق‌العاده داشته که پس از گذشت بیش از پنجاه سال (حدود ۱۲۸۶ تا حدود ۱۳۴۰)، مطالب و گفته‌های تفصیلی آخوند در جلسات مختلف را^{۱۴} همراه با جزئیات - حتی ضرب‌المثل‌ها، اشعار، اسامی افراد و اماکن و نقل‌های موردی تاریخی - همچون یک ضبط صوت در خاطر سپرده و برای آقای ثبوت نقل کرده است.^{۱۵} ثانیاً: آقای ثبوت نیز چنین حافظه محیرالعقولی دارد که پس از گذشت حدود چهار دهه و با وجود ازبین‌رفتن بسیاری از نوشته‌های نقل شده، باز هم با جزئیات تمام، آن مطالب را در خاطر نگه داشته است!^{۱۶}

ب- ناسازگاری مطالب با روزگار آخوند

چنانکه آقای ثبوت از قول برخی افرادی که مطالب و گزارشهای ایشان را خوانده‌اند، می‌نویسد، «این حرفها به آخوند و به روزگار او نمی‌خورد و متعلق به روزگار ماست» (همان: ۵۳۸). در واقع مطالب مذکور، می‌تواند توسط کسانی مطرح شود که انقلاب اسلامی، دوره جمهوری اسلامی و حاکمیت سیاسی فقها را درک کرده و با برخی نواقص و اشکالات این نظام مواجه شده باشد.^{۱۷}

ظاهراً به دلیل همین اشکال بوده است که آقای ثبوت، گفت‌وگوی مرحوم نائینی با آخوند و اشکالات متعدد آخوند بر عملی‌شدن ولایت فقیه را در نوشته‌ای که برای انتشار داده، ذکر نکرده است. آقای محسن دریابگی که با آقای ثبوت مصاحبه نموده و نوشته ایشان را پس از مطالب مصاحبه، ذکر کرده است، در پاورقی می‌نویسد: «آقای ثبوت در اصل نوشته خود، دیدگاه مرحوم آخوند را درباره شرایطی که با توجه به آن باید حکومت برپا کرد، به همراه شواهد تاریخی و ... آورده است؛ اما به درج آن در این مجموعه راضی نشدند و به حذف آن دستور دادند؛ زیرا از منظر ایشان، مطالب باید پخته‌تر می‌شد تا تصور نشود این مطالب از خود نگارنده است» (همان).

روشن نیست منظور از پخته‌تر شدن چیست؟ اگر گزارش، تاریخی است و ایشان مطالب را از شیخ آقابزرگ نقل می‌کند، «پخته‌تر» شدن چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ مگر بنا بود که تحلیل‌ها و دیدگاه‌های خود ایشان ذکر شود که نیاز به «پخته‌تر» شدن

داشته است؟!^{۱۸}

ج- سطحی بودن استدلالها و ناسازگاری آن با مقام علمی آخوند

بسیاری از استدلالها و نقدهای مطرح شده، سست، سطحی و عوامانه است و بسیار بعید است که آخوند خراسانی چنین استدلالهای کم‌مایه‌ای را مطرح کرده باشد. به عبارت دیگر، فردی که کتاب دقیقی چون کفایة الاصول را نگاشته، نمی‌تواند استدلالهایی چنین سطحی را مطرح کرده باشد. در بخش بررسی دلالتی، به جواب استدلالهای ذکر شده، پرداخته خواهد شد.

د- ابهام در گزارش

مطالب آقای ثبوت درباره کیفیت دریافت مطالب توسط شیخ آقابزرگ تهرانی ابهام دارد؛ آیا شیخ آقابزرگ خود در جلسه، حضور داشته است یا با واسطه شنیده است؟ آیا در یک جلسه بوده یا طی جلسات متعدد صورت گرفته است؟ جلسه یا جلسات مذکور آیا میان خواص بوده (مثلاً مجلس فتوای آخوند) یا جلسه عمومی بوده است؟ از مطالب یکی از منابع^{۱۹}، برداشت می‌شود که اولاً: شیخ آقابزرگ در مجلس فتوای مرحوم آخوند خراسانی بوده و پیشنهاد نائینی نیز در چنین مجلسی مطرح شده است. ثانیاً: مطالب آخوند در جلسات متعدد مطرح شده است؛ نه در یک جلسه. ثالثاً: شیخ آقابزرگ نیز حضوراً جلسات را درک کرده است. این در حالی است که در میان اعضای مجلس فتوای آخوند، نام آقابزرگ ذکر نشده است و اساساً آقابزرگ در آن زمان، دارای چنین موقعیتی نبوده است؛ گرچه ایشان از شاگردان آخوند و مشروطه‌خواه بود.

ابهام دیگر مربوط به انتقادات منتسب به آخوند در پاسخ به پیشنهاد میرزای نائینی است؛ چرا که در یک گزارش، ۶ نقد (تاج‌زاده، ۱۳۸۲: ۸-۹)، در نقل دیگر، حدود ۱۰ نقد^{۲۰} و در گزارش دیگر، ۲۱ نقد^{۲۱} ذکر شده است. چگونه می‌توان این تفاوت را روشن کرد؟!

از سوی دیگر، آقای ثبوت، از جلسه دیگری سخن گفته است که یکی از علمای مخالف مشروطه، دلیل عدم حمایت آخوند از مشروطه‌خواهان را از وی پرسیده است و آخوند شبیه برخی از همان مطالبی را که در پاسخ پیشنهاد نائینی مطرح شده بود، ذکر

کرده است. آیا آخوند در جلسات مختلف درباره حاکمیت سیاسی فقها سخن به میان آورده و اساساً در فضای زمان مشروطه، چنین بحث‌هایی رایج بوده است؟

ه - عدم تناسب زمان مشروطه با پیشنهاد حاکمیت سیاسی فقها

در عصر مشروطه، مسأله حاکمیت سیاسی فقیه، مسأله محوری و مورد نزاع نبوده و هیچ گروهی به این موضوع به‌عنوان الگویی عملی که قابلیت پیاده‌سازی در جامعه را داشته باشد، نگاه نکرده است. مقصود جریان مشروطه‌خواه نیز از عنوان «مشروطه‌خواهی»، مسلماً حاکمیت سیاسی فقیه نبود؛ بلکه - با توجه به قرائن و شواهد بسیار، از جمله، لوایح متحصنین حرم عبدالعظیم علیه السلام - مرادشان تأکید بر شریعت، حاکمیت فقه شیعه در نظام مشروطه، نظارت علما بر قوانین اساسی و مجلس شورا، جلوگیری از مفاسد دینی و اخلاقی (در روزنامه‌ها و سخنرانی‌ها) و ... بود. به عبارت دیگر، آنها خواستار آن بودند که رویکرد نظام مشروطه، دینی و اسلامی باشد، نه غربی و مغایر با دین و شریعت. در هیچ یک از مطالب منتشره مشروطه‌خواهان، مطلبی دال بر آنکه آنها خواستار حاکمیت عملی فقها باشند، نمی‌بینیم. البته برخی سخنان و نوشته‌ها از آنان وجود دارد که در آنها به لحاظ نظری، تأکید بر ولایت عامه فقها شده است. اما این مطالب به‌عنوان اشکالی بر نظام مشروطه غربی مطرح شده است که پایه مشروعیت خود را بر خواست مردم قرار می‌داد؛ نه آنکه در مقام عمل، در پی حاکمیت فقها باشند (تا به دنبال آن به آخوند و برخی از علمای دیگر چنین نسبت داده شود که آنها مفاسد عملی مذکور را بر این خواسته مشروطه‌خواهان مترتب دانسته و با آن مخالفت نمودند). جالب است که آقای ثبوت به‌مناسبت بیان انگیزه تحقیق درباره دیدگاه‌های مربوط به انقلاب اسلامی می‌گوید: «علمای مخالف مشروطه، به‌جای آنکه در فکر تأسیس حکومت اسلامی به‌رهبری روحانیان باشند، راه چاره را همکاری با نظام سلطنتی و حمایت از آن در مقابل مشروطه‌خواهان دانستند» (دریابگی، ۱۳۸۶: ۵۱۵).

پاسخ به استدلالها در نقد حاکمیت سیاسی فقیهان

با توجه به ایراداتی که ذکر کردیم، نمی‌توانیم ادعای آقای ثبوت را در نسبت‌دادن مطالب و استدلالها به آخوند خراسانی بپذیریم. ما این استدلالها را به خود آقای ثبوت نسبت می‌دهیم و به اختصار به پاسخ آنها می‌پردازیم.

چنانکه ذکر شد، استدلالها و نقدهای مطرح شده توسط آقای ثبوت، سطحی است. در پاسخ به این استدلالها و نقدها و اشکالات دیگری که در مقاله حاضر گنجایش ذکر آنها نبود، ابتدا نکات و اصولی کلی - که برخی از آنها از بدیهیات عقلی و شرعی است - ذکر می شود؛ سپس در ادامه، با توجه به این نکات، به پنج مورد اشکال و استدلال آقای ثبوت، به اختصار پاسخ خواهیم داد:

- ۱- اسلامیت حکومت، امری نسبی است.
 - ۲- دفع افسد به فاسد در هر مرحله ای واجب است.
 - ۳- حضور معصوم علیه السلام، علت تامه رفع فساد نیست.
 - ۴- فقاہت برای حاکمیت سیاسی در دوره غیبت کافی نیست؛ بلکه دو شرط مهم «تقوا» و «آگاهی و مدیریت سیاسی» نیز لازم است.
 - ۵- لازمه حکومت اسلامی و ولایت سیاسی فقیهان، آن نیست که علما و روحانیون، عهده دار امور اجرایی شوند.
 - ۶- لازمه تکامل انسان و رسیدن به قرب خداوند، مبارزه با جنبه های مختلف هوای نفس است.
 - ۷- روشنگری و آگاهی بخشی به اذهان عمومی از امور لازم در هر دوره و تحت هر شرایطی است.
 - ۸- مصلحت و تقیه، جزئی از اصول اسلامی و مذهب شیعه است.
 - ۹- حکومت اسلامی، بنای بر تعصبات مذهبی ندارد تا موجب شکل گیری تعصبات مذهبی در مناطق دیگر شود.
 - ۱۰- سیاست، مساوی با فریب و دروغ و استفاده از روشهای نادرست نیست.
 - ۱۱- حاکمیت سیاسی فقیه، مطلقه (به معنای نبود هیچ قیدی) نیست.
 - ۱۲- با حاکمیت سیاسی فقها، از یک سو زمینه بیشتری برای ترویج دین به وجود می آید و از سوی دیگر، زمینه بیشتری برای آشنایی با مشکلات مادی مردم و رسیدگی به آنها فراهم می شود.
- با در نظر گرفتن نکات مذکور، به اختصار، پاسخ پنج اشکال آقای ثبوت نسبت به حاکمیت ولایت فقیه، ذکر می گردد:
- مطابق استدلال آقای ثبوت، اساساً نباید هیچ حکومت دینی ای، حتی در زمان ائمه

معصومین علیهم السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله تشکیل شود؛ زیرا تشکیل حکومت اسلامی و اجرای احکام اسلامی، موجب می‌شود که اولاً: حکومت‌های غیر حقّه نیز بخواهند بر مسلمانان و یا شیعیان فشار وارد آورند و ثانیاً: موجب تشکیل حکومت دینی غیر شیعی توسط آنها و شدت گرفتن تعصبات مذهبی می‌شود!

حال آنکه باید گفت حکومت اسلامی بر اساس اعتدال، عقلانیت و فطرت پایه‌گذاری شده است و اساساً بنای بر تعصبات مذهبی ندارد تا موجب شکل‌گیری تعصبات مذهبی در مناطق دیگر شود. در همین راستا، از این نکته نیز نباید غفلت کرد که مصلحت و تقیه، جزئی از اصول اسلامی و مذهب شیعه است و طبعاً در صورت وجود خطر برای شیعیان در نقاط دیگر، حاکم اسلامی نمی‌تواند مثلاً حکم گرفتن جزیه از کفار اهل کتاب را به مرحله انجام رساند.

در این راستا، به نظر می‌رسد که اگر یک بررسی جامع و منصفانه با در نظر گرفتن تمام مسائل (کاستی‌ها، امتیازات، شرایط داخلی و بیرونی و ...) صورت گیرد، قطعاً در مقایسه دوره سی‌ساله جمهوری اسلامی با دوره‌های مشابه دیگر، موفقیت این دوره بیشتر خواهد بود.

در پایان بررسی و تحلیل گزارش آقای ثبوت، این نکته در خور توجه ویژه است: چنانکه خود آقای ثبوت یادآور شده است (دریابگی، ۱۳۸۶: ۵۳۵)، مطالب ذکر شده در نقد نظریه «وجوب تفویض حکومت به علمای دین»، مربوط به مقام عمل است، نه مقام نظر؛ یعنی «مشکلاتی است که به عقیده او در مرحله عمل به این نظریه، گریبان ما را می‌گیرد». حال اگر تجربه چنین حاکمیتی با نظر منصفانه و نگاه جامع، نشان از موفقیت آن داشته باشد، طبعاً ایرادات مذکور، قابل اعتنا نخواهد بود.

و- تحلیل نواده آخوند خراسانی

آنچه ذکر شد (دو سند و یک گزارش شفاهی)، مهمترین دلایلی هستند که از سوی برخی نویسندگان، برای اثبات دیدگاه منفی آخوند خراسانی، نسبت به ولایت عامه فقیه و موکول شدن حاکمیت سیاسی جامعه به مردم، ارائه گردیده است. با این حال، برخی گزارشها، تحلیل‌ها و استنادات دیگر نیز وجود دارد که به نوعی می‌تواند شاهد و یا مؤید بر ادعای مذکور باشد. تلاش می‌شود موارد مهم از این تفسیرها و نسبت‌ها ذکر و مورد

بررسی قرار گیرد: شیخ عبدالرضا کفایی (فرزند میرزا احمد کفایی و نواده آخوند خراسانی) در تحلیل اختلاف میان علما دربارهٔ مشروطه، مطالبی را به تفصیل بیان کرده و در ضمن آن از مخالفت آخوند با حاکمیت سیاسی روحانیان و فقها سخن گفته است (همان: ۱۲۶-۱۴۰). آقای کفایی دربارهٔ دسته‌بندی علمای عصر مشروطه، چنین می‌گوید: «... یک دسته [از علما و] در رأس آنها مرحوم آیه‌الله سید محمدکاظم طباطبایی یزدی، قائل به دخالت‌نکردن مطلق [در مشروطه] بودند (و لو بَلَّغَ ما بَلَّغَ؛ هر چه می‌خواهد بشود). برای اینکه حریم روحانیت حفظ شود و روحانیت درگیر و آلوده جریانهای انحرافی نشود ... نظر دوم که نظر مرحوم آخوند و همفکران ایشان بود، این بود که باید روحانیت در این جریان دخالت کند؛ هم به‌خاطر وظیفه الهی که برای کمک به مردم مسلمان در رهیدن از زیر بار حکومت استبداد دارد و هم برای کنترل عوامل معارض با مذهب در جریان این انقلاب و حذف عامل دین‌ستیزی این جریان دموکراتیک، تا هم انقلاب را حفظ کند و هم عوام ضد مذهب را کنترل نماید ... جریان سوم که در رأس آن ... شخصیت‌های برجسته‌ای مثل مرحوم شیخ فضل‌الله نوری و آخوند ملامحمد آملی و آخوند ملاقربانعلی زنجانی و میرزا حسن آقا مجتهد تبریزی بودند، معتقد بودند که روحانیت باید در این جریان دخالت کند؛ نه تنها به براندازی عامل دین‌ستیزی آن، بلکه بیش از این باید دخالت کند و خود متصدی تأسیس حکومتی اسلامی شود و به‌تعبیر آن روز، مشروطهٔ مشروعه تأسیس کند».^{۲۲}

مرحوم آخوند و همفکران ایشان با جریان سوم، مخالف بودند و تأسیس حکومت مشروطهٔ مشروعه را خلاف مصالح اسلامی می‌دانستند. اعتقاد این گروه از روحانیون که در صدر نهضت مشروطیت قرار داشتند، این بود که حکومت مشروطه باید حکومتی باشد متشکل از صلحای ملت به انتخاب اکثریت مردم، با نظارت روحانیت بر انطباق مصوبات مجلس قانونگذاری و بر انطباق عملکرد دولت مشروطه با احکام مذهب جعفری؛ بی‌آنکه در اجرا و مجاری حکومت دخالت مستقیم داشته باشد؛ چون عنوان حکومت مشروطهٔ مشروعه یا به‌تعبیر امروز، حکومت اسلامی، مختص است به حکومتی که معصوم در رأس آن حکومت قرار داشته باشد که تمام تصرفات هیأت حاکمه، ناشی از حقیقت شریعت و حاکی از متن دین و ملهم از تعالیم آسمانی باشد و این، به معصوم اختصاص دارد. بنابراین، حکومتی می‌تواند مظهر اسلام باشد و به‌نام

حکومت اسلامی یا به تعبیر آن روزگار، مشروطه مشروعه تلقی شود که تمام تصرفات آن حکومت، با حقیقت شریعت منطبق باشد؛ چون روحانیت، مصون از خطا نیست و خطای او به حساب شریعت گذاشته می‌شود لذا مرحوم آخوند و همفکران ایشان، با این نظر مخالف بودند و معتقد بودند که تنها معصوم است که قول و فعلش مصون از خطاست و بنا بر این، فقط او می‌تواند حکومتی تأسیس کند که برگزیده و انتخابی باشد (همان: ۱۳۳-۱۳۴).

بررسی

تحلیل ذکر شده درباره دست‌بندی و اختلاف علما درباره مشروطه، ظاهراً از این مسأله، نشأت گرفته است که در مقابل ایرادات و اتهامات مطرح شده نسبت به علمای دوره مشروطه، تفسیری از اختلاف علما که مناسب شخصیت والای آنان باشد، ارائه گردد. اما این تحلیل، نه تنها بر پایه اسناد و شواهد تاریخی صورت نگرفته است، بلکه با مطالب مسلم تاریخی در تضاد است و این مسأله بر آشنایان و آگاهان به تاریخ مشروطه پوشیده نیست. اولاً: به گواهی اسناد متعدد تاریخی، مرحوم سید یزدی، نسبت به جریان مشروطه بی‌توجه نبود؛ بلکه «در صدد فحص از این امر مستحدث برآمده، از کسانی که حاضر و ناظر قضیه بوده‌اند، استفسار نمود». اما از آنجا که «سواى اخبار متعارضه متناقضه که باعث مزید تحیر» بود، خبر اطمینان‌بخشی به دست نیاورد، رسماً موضع توقف اختیار کرد (ابوالحسنی، ۱۳۸۶: ۱۹۲-۱۹۳). با این حال، در مقام عمل، مکرراً به انتقاد از مفاسد دینی و فرهنگی حاصل از وضعیت جدید پرداخت و نسبت به شیوع بدعت‌ها و کفریات که از نظر او، از مسأله آزادی در اشکال مختلف آن نشأت می‌گرفت، مواضع تندی اتخاذ کرد.^{۲۳}

ثانیاً: با توجه به آنچه در بخش اندیشه سیاسی آخوند خراسانی ذکر شد، حمایت آخوند خراسانی از مشروطیت، علل متعددی داشت. به‌رغم آنکه یکی از علل حمایت، مسأله عدالت و رفع ظلم ذکر شده بود، اما اینکه «کنترل عوامل معارض با مذهب در جریان این انقلاب و حذف عامل دین‌ستیزی از این جریان دموکراتیک» به‌عنوان یکی از عوامل مهم حمایت ایشان از مشروطه باشد، از هیچ‌جا به دست نمی‌آید.^{۲۴} به‌نظر می‌رسد این تحلیل، تحلیلی پسینی است که برای توجیه و دفاع از عملکرد آخوند و

برخی دیگر از علمای مشروطه خواه ذکر می شود.

ثالثاً: درباره دستة سوم - صرف نظر از ایرادی که نسبت به یکسان دیدن علمای ذکر شده وجود دارد - نمی توان سند و شاهی یافت که ثابت کند مقصود علمای مذکور از مشروطه مشروعه، برقراری حکومت اسلامی و حاکمیت ولایت فقیه باشد. شعار و خواسته مشروطه مشروعه، در زمانی (اواسط دوره مشروطه اول تا اوایل استبداد صغیر) مطرح شد که افرادی چون شیخ فضل الله نوری با پذیرش اساس و ساختار نظام مشروطه، خواستار آن بودند که قوانین اسلامی و فقه شیعه، محوریت داشته باشد و مفاسد عملی حاصل از نهضت مشروطه از میان برود و به طور کلی، رویکرد نظام تازه تأسیس، دینی و اسلامی باشد؛ نه غربی و مغایر با شریعت. به عبارت دیگر، مشروعه خواهی، ناظر به محتوای نظام مشروطه بود؛ نه قالب و ساختار آن. در این زمینه، لویح متحصنین حرم حضرت عبدالعظیم (انتشار یافته تحت مدیریت و نظارت شیخ فضل الله نوری)، به اندازه کافی گویا است (همان: ۲۳۱-۳۶۲).^{۲۵} البته بعدها که در دوره استبداد صغیر، عالمان مذکور به انکار اساس نظام مشروطه پرداختند، شعار و خواسته مشروطه مشروعه، سالبه به انتفای موضوع شد؛ زیرا آنها اساس مشروطه را قبول نداشتند تا نوبت به تقیید آن به «مشروعه» برسد.

با توجه به نکات ذکر شده، طبعاً آنچه درباره مخالفت آخوند با دستة سوم، از جمله دیدگاه ایشان درباره ولایت فقیه، مطرح شده بود، قابل پذیرش نیست. در واقع آقای عبدالرضا کفایی، گرچه به عنوان نواده آخوند خراسانی، از مخالفت آخوند با حاکمیت و ولایت سیاسی فقها سخن گفته است، اما این مطالب، جنبه گزارشی ندارد (تا گفته شود که دیدگاه آخوند خراسانی از خود آخوند نقل شده است؛ پس اعتبار دارد)؛ بلکه مطالب ذکر شده، جنبه تفسیر و تحلیل از دیدگاه آخوند است و همچون دیگر تحلیل ها و تفسیرها، قابل خدشه و مناقشه است.^{۲۶}

ح) تفسیر آخوند از اصل دوم متمم قانون اساسی

برخی نویسندگان با استناد به نامه آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی به مجلس شورای ملی (در تاریخ سوم جمادی الاول ۱۳۲۸) درباره معرفی ۲۰ نفر از فقها به مجلس، جهت اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی (حائری، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۳-۱۶)، عقیده دارند

که در این نامه، سه حوزه «سیاسی»، «مالی» و «قضایی» از یکدیگر تفکیک شده است و تنها در بخش سیاسی است که فقهای «هیأت نظار» حق دخالت دارند؛ آن هم فقط به این صورت که «رعایت انطباق قوانین سیاسییه مملکت بر شریعات» را بنمایند. اما حوزه‌ها و مسائل دیگر، خارج از کار فقهای ناظر می‌باشد (فیرحی، ۱۳۸۴: ۲۱۳-۲۱۴). تفسیری که از نامه مذکور ارائه می‌شود، آن است که از نظر آخوند خراسانی (و شیخ عبدالله مازندرانی) ولایت و محدوده تصرف فقها، عمومیت ندارد و تنها شامل یکی از حوزه‌های عمومی، آن هم به میزان نظارت بر تطابق مصوبات مجلس با شریعت است.

بررسی

در بررسی این تحلیل باید گفت: مسأله ولایت فقیه و مسأله اصل دوم متمم قانون اساسی، دو موضوع جدا از یکدیگر هستند و در نتیجه نمی‌توان از تفسیر و برداشت آخوند نسبت به اصل دوم متمم قانون اساسی، دیدگاه ایشان درباره محدوده ولایت و اختیارات فقها را به دست آورد. اصل دوم، صرفاً ناظر به کنترل و نظارت بر مصوبات مجلس است تا قانونی برخلاف شریعت وضع نشود؛ در حالی که مسأله ولایت فقیه در ارتباط با تصرف در حوزه عمومی است و اثبات یا نفی این مسأله، ارتباطی با اصل دوم نداشته، باید جداگانه بحث و بررسی شود؛ چنانکه در همین نامه، آخوند به صراحت، قضاوت را به عنوان یکی از سه حوزه اصلی امور عمومی، وظیفه فقها (نه مجلس و به تبع آن، هیأت نظار) دانسته است.

طبعاً، گستره بسیار وسیع امور عامه از یک سو و لزوم وجود نظم و سامان و عدم هرج و مرج در مسائل عمومی از سوی دیگر، اقتضای تفکیک وظایف در مقام عمل را دارد و نمی‌توان به صرف تفکیک مسؤولیت‌ها در مقام عمل، استنتاج نظری نمود؛ چرا که مقام عمل، غیر از مقام نظر است.^{۲۷} به عنوان نمونه، امام خمینی علیه السلام - که دیدگاه ایشان نسبت به ولایت عامه فقیه کاملاً روشن است - در دوره جمهوری اسلامی، دخالت‌های مسؤولانی که در قانون اساسی، شرط فقاقت در آنها لحاظ و شرط شده است (همچون فقهای شورای نگهبان و شورای قضایی) را در مسائل خارج از مسؤولیت تعیین شده، نمی‌پذیرفتند. آیا می‌توان از این امر، نتیجه گرفت که امام خمینی، مخالف ولایت عامه فقها بوده است!؟

ط - نسبت کذب

در مقاله‌ای با عنوان «اندیشه سیاسی آخوند خراسانی» در مقام بیان اینکه مجتهد خراسانی، منکر مشروعیت زمامداری سیاسی فقیه است، یکی از ادله آخوند، چنین عنوان شده است: «از این نظریه [ولایت فقیه بر امور مسلمانان] مبسوط‌الید بودن فقیه در دایر کردن حکومت به دست می‌آید و چون همواره بیش از یک فقیه عادل داریم، مداخله آنان در امور، موجب هرج و مرج می‌شود و شارع هیچ‌گاه حکم به هرج و مرج نمی‌دهد» (توکلین، ۱۳۷۷: ۴۷).

چنین مطلبی در نوشته‌های آخوند وجود ندارد و احتمالاً، نویسنده مقاله، این مطلب را از کتابهایی همچون «دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة» و «نظریه‌های دولت در فقه شیعه» اخذ کرده و به آخوند نسبت داده است.

نویسندگان کتابهای مذکور نیز از این نکته غفلت کرده‌اند که ولایت فقیه بر امور جامعه، واجب کفایی است و با عهده‌داری یک فقیه - به دلیل از بین رفتن موضوع آن - از دیگر فقیهان ساقط می‌شود و آنها باید مانند مردم دیگر مطیع فقیه حاکم باشند. نویسنده مقاله فوق، یکی دیگر از ادله را از نظر آخوند، چنین بیان می‌کند:

«فقیه عادل، همچون پیامبر و امامان، معصوم نیست و سپردن جان و مال مردم به دست فردی جائز الخطا، نکته‌ای نیست که شارع به آن رضایت دهد» (همان: ۴۷ - ۴۸).

این مطلب نیز در نوشته‌های آخوند موجود نیست و از حیث استدلال نیز سطحی است؛ زیرا لازمه آن «انکار ضرورت حکومت» یا «ترجیح حکومت فردی که اشتباه و فساد آن بیشتر است بر حکومت فقیه جامع‌الشرائط که اشتباه آن به مراتب کمتر خواهد بود» می‌باشد.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه ذکر شد، آخوند خراسانی در دلالت روایات مورد بحث، نسبت به عمومیت ولایت فقیه، خدشه وارد کرده است. اما دلالت ادله مذکور را تا این اندازه می‌پذیرد که در فرض عدم مشخص بودن متولی امور عمومی در عصر غیبت، قدر متیقن از کسانی که تصرفشان در این حیطة جایز است، فقها هستند. همچنین شاگرد و صحابی خاص آخوند؛ میرزای نائینی نیز در رساله «تنبیه الامه» - که آخوند آن را مورد تأیید قرار داده است و «به تعلیم و تعلم و تفهیم و تفهم آن» توصیه می‌کند - به صورت

مکرر، تصرف در امور حسبیه به معنای عام را از اختیارات فقها بیان کرده، آن را از «قطعیات مذهب» ذکر می‌کند.^{۲۸}

اما آنچه در برخی تلگرافها و گزارشها آمده است و به ظاهر نشان می‌دهد آخوند، مخالف حاکمیت سیاسی فقیهان بوده و مشروعیت دخالت در امور عامه را به مردم داده است، دارای ایرادات سندی و دلالتی می‌باشد.

در راستای تکمیل و جمع‌بندی مباحث این نوشتار، باید به دو نکته توجه داشت:

۱- چنانکه ذکر شد، در عصر مشروطه، مسأله حاکمیت سیاسی فقیه، مسأله محوری نبوده است و هیچ گروهی به این موضوع به‌عنوان الگویی برای عمل نگاه نمی‌کرد.^{۲۹} مقصود جریان مشروعه‌خواه نیز از عنوان «مشروعه‌خواهی»، مسلماً حاکمیت سیاسی فقیه نبود؛ بلکه - با توجه به قراین و شواهد بسیار همچون لوایح متحصنین حرم عبدالعظیم علیه السلام - مرادشان تأکید بر شریعت، حاکمیت فقه شیعه در نظام مشروطه، نظارت علما بر قوانین اساسی و مجلس شورا، جلوگیری از مفسدات دینی و اخلاقی (در روزنامه‌ها و سخنرانی‌ها) و ... بود. به عبارت دیگر، آنها خواستار آن بودند که رویکرد نظام مشروطه، دینی و اسلامی باشد؛ نه غربی و مغایر با دین و شریعت. در هیچ یک از مطالب منتشره مشروعه‌خواهان، مطلبی دال بر آنکه آنها خواستار تحصیل حاکمیت مستقیم فقها در آن شرایط باشند، نمی‌بینیم. البته برخی سخنان و نوشته‌ها از آنان وجود دارد که به لحاظ نظری بر ولایت عامه فقها تأکید می‌کنند؛ اما این مطالب به‌عنوان اشکالی بر نظام مشروطه غربی مطرح می‌شد که پایه مشروعیت خود را بر خواست مردم قرار می‌داد، نه آنکه در مقام عمل در پی کسب حاکمیت کامل فقها در آن شرایط باشند تا به دنبال آن به آخوند و برخی از علمای دیگر، نسبت داده شود که آنها مفسدات عملی بر این خواسته مشروعه‌خواهان، مترتب دانسته و با آن مخالفت نموده‌اند.

۲- علمای مشروطه‌خواهی چون آخوند خراسانی، به‌ویژه در دوره استبداد صغیر، به دلیل آنکه خود را درگیر و در تقابل شدید با استبداد می‌دیدند و دغدغه اساسی آنها، برقراری و استواری نظام مشروطه و مردمی بود، طبعاً گفتارها و نوشته‌هایشان بیشتر ناظر به مرحله عمل بود؛ نه مرحله نظر و واقع. پس نمی‌توان برخی مطالب منتسب به ایشان - بر فرض آنکه جنبه صدور آن مطالب مسلم گرفته شود - که به ظاهر نشان‌دهنده دیدگاه آنان درباره مشروعیت تصرفات مردم در حوزه عمومی است را از حیث نظری به آنان نسبت داد.

یادداشت‌ها

۱. به عنوان مهمترین موارد، ر.ک: محسن کدیور، سیاست‌نامه خراسانی: قطعات سیاسی در آثار آخوند ملا محمد کاظم خراسانی (صاحب کفایه)؛ محسن دریابیگی (به کوشش)، حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آخوند خراسانی (مجموعه گفتار)؛ داود فیرحی، «مبانی فقهی مشروطه‌خواهی از دیدگاه آخوند خراسانی» و محسن کدیور «اندیشه سیاسی آخوند خراسانی» (هر دو مقاله) در مجموعه مقالات همایش بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران: بزرگداشت آیت‌الله محمد کاظم خراسانی، به کوشش ستاد بزرگداشت یکصدمین سالگرد نهضت مشروطیت؛ هفته‌نامه شهروند امروز، شماره ۵۸ (۲۰ مرداد ۱۳۸۷) (بخشی از این شماره به صورت ویژه‌نامه، به ارائه مصاحبه، مقاله و سخنرانی درباره آخوند خراسانی اختصاص داده شده است). در این میان جالب است که فردی چون دکتر سیدجواد طباطبایی نیز علاقه‌مند به میراث فکری - سیاسی آخوند خراسانی و حوزه نجف در عصر مشروطه شده است؛ ر.ک: سیدجواد طباطبایی، «مشروطه بدون عینک ایدئولوژی (چرا مفاهیم در سرزمین ما دوام نمی‌آورند؟)»، شهروند/امروز، شماره ۵۸: ۱۲۰-۱۲۱.
۲. آقای عبدالحسین مجید کفایی - که نامه را از مجله العرفان آورده - آن را خطاب به محمدعلی شاه ذکر کرده است. اما این مطلب اشتباه است؛ زیرا در قسمتی از مجله «الغری» (از مجلات فارسی زبان حوزه نجف که در سال ۱۳۲۸ منتشر می‌شد) به تناسب مطلب، از «لایحه ارشادیه تبریکیه» که آخوند برای احمدشاه فرستاده بود، سخن به میان آمده و بخشی از محتوای اندرزنامه (اندرز هشتم و نهم) ذکر شده است. ر.ک: مجله الغری، مندرج در: موسی نجفی، حوزه نجف و فلسفه تجدد در ایران: ۲۶۴ و ۲۶۵.
۳. برای آگاهی بیشتر از محتوا و شرح اندرزنامه، ر.ک: مظفر نامدار، رهیافتی بر مبانی مکتب‌ها و جنبش‌های سیاسی شیعه در صد ساله اخیر: ۱۵۷-۱۷۴ و ۱۹۱-۱۹۵.
۴. آخوند خراسانی، قبل از بررسی ادله ولایت عامه فقیه، درباره ولایت معصومین علیهم‌السلام بحث کرده است. ایشان پس از اینکه بیان می‌کند ولایت معصومین نسبت به امور سیاسی و حکومتی، مسلم است، ولایت آنها نسبت به امور جزئی شخصی را مورد بررسی و نقد قرار داده است. آخوند، امور شخصی را به دو قسم تقسیم می‌کند: ۱- مواردی مانند زوجیت و قرابت که احکام، به سبب خاص، متعلق به اشخاص می‌شود و خود افراد در این موارد اختیار ندارند. از نظر آخوند، هیچ شکی وجود ندارد که اولویت معصومین (که ادله قرآنی و روایی بیانگر آن هستند) در این موارد نیست و آنها در این موارد ولایت ندارند؛ ۲- موارد شخصی دیگر که افراد در آنها دارای اختیار هستند و مربوط به مسائل حکومتی نیز نیست. آخوند ولایت معصومین علیهم‌السلام در این موارد دارای اشکال بیان کرده، می‌نویسد: «قدر متیقن از آیات و روایات، وجوب اطاعت از آنها در خصوص اوامر و نواهی مربوط به جهت نبوت (احکام الهی) و امامت (اوامر حکومتی) است». در واقع آخوند، هر چند ولایت در هر دو قسم را نمی‌پذیرد، اما عبارت او در قسم اول به گونه‌ای است که دیدگاه همه فقها را بیان می‌کند، بر خلاف قسم دوم که دیدگاه خود او می‌باشد.

برخی از نویسندگان با اهتمام زیاد بر طرح این بخش از مطالب آخوند - صرف نظر از اینکه با ارائه ترجمه اشتباه از عبارات آخوند، نتوانستند این دو قسم را تفکیک نمایند - اولاً: دیدگاه آخوند در نفی ولایت معصومین در امور شخصی را در مقابل دیدگاه فقهای دیگر قرار داده، او را «نخستین فقیه امامی» دانسته‌اند که «ولایت مقیده» معصومین را مطرح کرده است. ثانیاً: با به‌کاربردن واژه «مطلقه» برای دیدگاه مشهور فقها درباره محدودۀ ولایت معصومین و اینکه آخوند با نفی ولایت معصومین در امور شخصی، «ولایت مطلقه بشری» را نفی کرده است، نظر آخوند را نقطه مقابل دیدگاه امام خمینی قرار داده، گفته‌اند: امام خمینی قائل به ولایت مطلقه فقیه بود؛ در حالی که آخوند خراسانی، حتی برای پیامبر ﷺ و ائمه اهل بیت نیز ولایت مطلقه قائل نبود. (ر.ک: محسن کدیور، «اندیشه سیاسی آخوند خراسانی» مجموعه مقالات همایش بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران: ۲۲۲-۲۲۵ و ۲۴۷؛ همو، سیاست‌نامه خراسانی، مقدمه، صفحه یازده، دوازده و نوزده). مقدمه آقای کدیور در کتاب «سیاست‌نامه خراسانی» در واقع خلاصه‌ای از مقاله اندیشه سیاسی آخوند خراسانی است.

درباره نکته اول (قراردادن نظر آخوند در مقابل مشهور و بلکه اجماع علمای شیعه) باید گفت: نظر آخوند با نظر علمای دیگر در بخشی از امور شخصی قابل جمع است و آن اموری است که به‌رغم شخصی بودن، حیث اجتماعی و سیاسی پیدا می‌کند (مثلاً تخریب منزل شخصی برای کشیدن خیابان یا تعریض آن). به‌عبارت دیگر، امور را می‌توان در چهار قسم تقسیم کرد: ۱- اموری که کاملاً حیث عمومی و سیاسی دارند. در این قسم، همه علمای شیعه به ولایت معصومین باور دارند؛ ۲- امور شخصی؛ مانند زوجیت و قرابت که احکام به‌سبب خاص، متعلق به اشخاص می‌شود و خود افراد در این موارد اختیار ندارند. در این قسم (مطابق برداشتی که از عبارت آخوند می‌شود) همه علمای شیعه به نفی ولایت معصومین اعتقاد دارند؛ ۳- امور شخصی که جهت اجتماعی و سیاسی پیدا کرده‌اند. در این امور می‌توان گفت که همه فقها - از جمله آخوند - ولایت معصومین را می‌پذیرند؛ ۴- امور شخصی که افراد در آنها دارای اختیار هستند و حیث عمومی و سیاسی نیز پیدا نکرده‌اند. تنها در این امور است که آخوند، ولایت معصومین را نمی‌پذیرد، ولی ظاهر عبارت علمای دیگر، پذیرش ولایت است. البته ممکن است گفته شود برخی از علمای دیگر که ولایت معصومین در امور شخصی را مطرح کرده‌اند، مرادشان قسم سوم است؛ یعنی امور شخصی که جهت اجتماعی در آنها به‌وجود آمده است. در این صورت، نمی‌توان گفت که دیدگاه آخوند خراسانی، «رأی وحید» است. با توجه به آنچه در نکته اول توضیح داده شد، نادرستی نکته دوم (به‌کاربردن واژه مطلقه و قراردادن دیدگاه آخوند و امام خمینی به‌عنوان دو نظر کاملاً متضاد) نیز به‌دست می‌آید؛ زیرا منظور از «مطلقه» در «نفی ولایت مطلقه معصومین از سوی آخوند خراسانی» شامل امور شخصی‌ای که هیچ‌گونه حیث حکومتی و سیاسی ندارد می‌شود؛ در حالی که «مطلقه» در «اثبات ولایت مطلقه فقیه از سوی امام خمینی» صرفاً شامل همه اموری است که جنبه عمومی و سیاسی پیدا می‌کنند. به‌عبارت دیگر، امام خمینی به هیچ وجه نمی‌خواهد بگوید: همان‌گونه که معصومین در امور کاملاً

شخصی (که جنبه اجتماعی و سیاسی پیدا نکرده است) ولایت دارند، فقها نیز ولایت دارند. اشتباه (یا مغالطه) آقای کدیور از آنجاست که از واژه «مطلقه» که مشترک لفظی است را برای بیان نظر آخوند خراسانی و امام خمینی استفاده کرده است.

۵. عبارت آخوند چنین است: «قد عرفت الاشکال فی دلالتها [= ادله روایی] علی الولاية الاستقلالية و الغير الاستقلاليه [اللفقيه]، لکنها موجبه لكون الفقيه هو القدر المتيقن من بين من احتمل اعتباراً مباشرته أو إذنه و نظره، كما أن عدول المؤمنین فی صورة فقهه یكون كذلك».

۶. جالب است که آقای کدیور در یکی از نوشته‌های دیگرش - بر خلاف دو نوشته فوق‌الذکر - پذیرفته بود که «با تمسک به قدر متیقن می‌توان به نوعی حق ویژه فقها در امور حسبیه و حوزه عمومی قائل بود؛ یعنی عملاً انکار مطلق ولایت فقیه در تثبیت حق ویژه فقها، تأثیر فراوانی ندارد و به هر حال، برتری فقها بر دیگر مردم در حوزه عمومی، حتی به منکران ولایت فقیه نیز قابل انتساب است. ... [آخوند] خراسانی ... امور حسبیه را به اموری در قواره مجلس شورای ملی توسعه می‌دهد؛ یعنی حوزه امور عمومی و سیاسی و در این زمینه - یعنی توسعه امور حسبیه - پیشگام است» (محسن کدیور، «اندیشه سیاسی آخوند خراسانی»، مجموعه مقالات همایش بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران: ۲۴۶-۲۴۷). البته آقای کدیور، در ادامه با استناد به یکی از تلگرافهای آخوند خراسانی در دوره مشروطه (پاسخ آخوند به استفتای مردم همدان)، تغییر دیدگاه ایشان را در دوره مشروطه مطرح می‌کند. این استناد و ادعا، در ادامه نوشتار حاضر مورد بررسی و نقد قرار می‌گیرد.

۷. نائینی در پاسخ این شبهه، به مراتب تصدی امور حسبیه اشاره می‌کند و می‌گوید اولاً: لازم نیست شخص مجتهد عهده‌دار امور شود، بلکه اذن او کفایت می‌کند. ثانیاً: با عدم تمکن فقها از اقامه وظایف، نوبت به عدول مؤمنین و پس از آن به فساق مسلمین می‌رسد.

۸. دو تلگرافی که ذکر می‌شود، مهمترین استنادات نویسنده کتاب «سیاست‌نامه خراسانی» است. عبارتهای مورد استناد از این دو تلگراف - به‌عنوان مهمترین شواهد و دلایل مبنی بر اینکه آخوند خراسانی، مشروعیت حکومت را از مردم می‌دانست - در پشت جلد کتاب درج شده است.

۹. در برخی عبارات، «جمهور مسلمین» ذکر شده است.

۱۰. آقانجفی قوچانی این تلگراف را در کتابی که درباره آخوند خراسانی و فعالیت‌های مشروطه‌خواهی ایشان نوشته، ذکر کرده است. اما بخشی از تلگراف را که عبارت مورد استناد در آن بخش آمده، ذکر نکرده است. آقانجفی قوچانی، برگی از تاریخ معاصر: ۳۹-۴۰.

۱۱. وجه تسمیه این رساله آن است که مرحوم ثقة‌الاسلام، رساله را با این بیت آغاز می‌کند که: آنی که زبان بی‌زبانان دانی... احوال دل شکسته‌بالان دانی / گر خوانمت از سینه سوزان شنوی... وُر دَم نزنم زبان لالان دانی.

۱۲. ر.ک: محسن کدیور، «اندیشه سیاسی آخوند خراسانی»، مجموعه مقالات همایش بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران، بزرگداشت آیه‌الله محمدکاظم خراسانی: ۲۲۹-۲۳۳. البته اگر بر

ظاهر عبارت نیز جمود داشته باشیم، باز هم نتیجه مذکور گرفته نمی‌شود؛ زیرا اولاً: حکومت غیر مشروعه عادل، «نظیر مشروعه» دانسته شده است و طبیعتاً اقسام و نظایر دیگری می‌تواند داشته باشد؛ ثانیاً: در حکومت ظالمه، حاکم، خودسر و مطلق‌العنان است؛ در حالی که حکومت فقیه، مطلقه نیست؛ بلکه در چارچوب شریعت و فقه است و عدالت به‌عنوان یکی از شرایط اصلی فقیه حاکم، نیروی درونی کنترل‌کننده و مانع از خودسری و ظلم است.

۱۳. «مصاحبه با آقای اکبر ثبوت»، در: *حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آخوند خراسانی*، به کوشش محسن دریابیگی: ۵۳۹-۵۵۳؛ مصطفی تاجزاده، «انقلاب مشروعه و روحانیت»، *ماهنامه آفتاب*، شماره ۲۵ (اردیبهشت ۱۳۸۲): ۹-۸ (آقای تاجزاده، مطالب را به نقل از «دوستی فاضل، ذکر کرده است» که با توجه به قراین و شواهد، منظور آقای اکبر ثبوت است)؛ محسن کدیور، «اندیشه سیاسی آخوند خراسانی» در: *مجموعه مقالات همایش بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران: بزرگداشت آیت‌الله محمدکاظم خراسانی*: ۲۵۰ و ۲۵۹ (آقای کدیور، با ذکر نام آقای ثبوت، صرفاً اشاره به گزارش یک جلسه میان میرزا محمدحسین نائینی و آخوند خراسانی و اینکه آخوند خراسانی «افزون از ده دلیل» در مقابل پیشنهاد میرزای نائینی درباره حاکمیت سیاسی فقیهان آورده، کرده است. اما متن دلایل منتسب به آخوند را ذکر نکرده است)؛ اکبر ثبوت، *جزوه «آراء آخوند خراسانی صاحب کفایة‌الاصول پیرامون تشکیل حکومت اسلامی»*.

غیر از چهار منبع مذکور، از آقای ثبوت در برخی نشریات نیز مطالبی درباره آخوند خراسانی مطرح شده، سخن از انتشار کتابی درباره دیدگاه‌های آخوند خراسانی به میان آمده است (به‌عنوان نمونه، ر.ک: اکبر ثبوت، «داستان شیخ و آخوند؛ نقش فضل‌الله نوری و ملا محمدکاظم خراسانی در جنبش مشروعه»، *شهروند/امروز*، سال سوم، شماره ۵۸، ۲۰ مرداد ۱۳۸۷: ۱۱۴-۱۱۵). همچنین یکی از افرادی که با آقای ثبوت مصاحبه کرده است، درباره کتاب در دست تدوین وی درباره آخوند خراسانی، چنین می‌نویسد: «ایشان خاطرات و مطالعات خود را درباره مرحوم آخوند خراسانی و شاگردان آن بزرگوار در مجموعه‌ای در بیش از ۳۰۰ صفحه نگاشته بودند که حدوداً نیمی از آن مربوط به مرحوم آخوند خراسانی و افکار وی بود» «مصاحبه با آقای اکبر ثبوت»، *حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آخوند خراسانی*، به کوشش محسن دریابیگی: ۵۰۹).

۱۴. مطالب آقای ثبوت از شیخ آقابزرگ، بسیار زیاد است. تنها یک مورد آن که درباره پاسخ‌های آخوند به پیشنهاد نائینی است - و در جزوه «آراء آخوند خراسانی صاحب کفایة‌الاصول پیرامون تشکیل حکومت اسلامی» آمده - در حدود ۳۵ صفحه (هر صفحه حدود ۳۵۰ کلمه) است!

۱۵. آقای ثبوت تصریح دارد که شیخ آقابزرگ، مطالب را از حافظه خود بیان می‌کرد و مطالب آخوند را یادداشت نکرده بود. (ر.ک: «مصاحبه با آقای اکبر ثبوت»، *حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آخوند خراسانی*، به کوشش محسن دریابیگی: ۵۳۶). وی با ذکر دو قضیه از شیخ آقابزرگ، از قوت حافظه ایشان سخن به‌میان آورده، تلاش می‌کند تا استبعاد طبیعی که برای خوانندگان با مطالعه گزارشهای منتسب به آخوند پیش می‌آید را رفع کند؛ اما دو مورد ذکر شده، معمولی است و به هیچ وجه

نمی‌تواند ثابت کند که حافظه شیخ آقابزرگ، «حافظه حیرت‌آور» و همچون یک ضبط صوت بوده است! ۱۶. توصیه می‌شود - با توجه به نکات ذکر شده - یک بار دیگر مطالبی که مستقیماً از نوشته آقای ثبوت در کتاب «مجموعه مصاحبه‌ها و مقالات» نقل شد، مطالعه شود.

۱۷. البته این مطلب به معنای پذیرش ایرادات آقای ثبوت نسبت به دوره جمهوری اسلامی نیست. کاستی‌ها و ایرادات موجود در نظام جمهوری اسلامی، زمانی می‌تواند به مطالب مطرح شده در نوشته آقای ثبوت تفسیر شود که با انگیزه‌های مخالف نظام، قرائت و تفسیر شود، در غیر این صورت، نشان‌دهنده ناتوانی ذهنی فرد در تحلیل صحیح و جامع مسائل جامعه است.

۱۸. در همین راستا قابل یادآوری است که: ۱- کتاب «مجموعه مقالات و مصاحبه‌ها» که گفت‌وگوی نائینی با آخوند خراسانی در آن ذکر نشده، در سال ۱۳۸۶ منتشر شده است و جزوه تکثیری که گفت‌وگوی مذکور و ایرادات ۲۱ گانه منتسب به آخوند در آن آمده، دو سال بعد، یعنی در سال ۱۳۸۸ انتشار یافته است؛ ۲- با توجه به شخصیت، زندگی و توانایی‌های علمی آقای ثبوت (ر.ک: همان: ۵۱۰-۵۱۴) به دست می‌آید که ایشان اطلاعات عمومی گسترده‌ای در زمینه‌های مختلف دارند و این امر با مسائل و مباحث متنوع مطرح شده در گزارش مستند به آخوند خراسانی سازگاری دارد. استغاف از آیات و اشعار و ضرب‌المثل‌های گسترده نیز می‌تواند در همین راستا مورد توجه قرار گیرد.

۱۹. اکبر ثبوت، جزوه «آراء آخوند خراسانی صاحب کفایة الاصول پیرامون تشکیل حکومت اسلامی»، ۱۳۸۸.

۲۰. تعبیر آقای کدیور «افزون از ده دلیل» است و به‌طور معمول، در چنین تعبیرهایی، دلایل بیش از یازده - دوازده مورد نمی‌تواند باشد. ر.ک: محسن کدیور، «اندیشه سیاسی آخوند خراسانی» در: مجموعه مقالات همایش بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران: بزرگداشت آیت‌الله محمدکاظم خراسانی: ۲۵۹.

۲۱. اکبر ثبوت، جزوه «آراء آخوند خراسانی صاحب کفایة الاصول پیرامون تشکیل حکومت اسلامی»، ۱۳۸۸.

۲۲. آقای کفایی در قسمتی دیگر از مصاحبه‌شان، در توضیح عقیده دسته سوم می‌گوید: «زعمای آن معتقد بودند که باید حکومت انقلابی تقویت شود و روحانیت نقش اساسی داشته باشد ... به کمک مردم، حکومت مشروطه‌ای تأسیس کند که مشروعیت داشته باشد و به تعبیر امروز، تأسیس یک حکومت اسلامی دموکراتیک» ر.ک: محسن دریابیگی، حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آخوند خراسانی: ص ۱۳۲-۱۳۳.

۲۳. به‌عنوان نمونه، سه نامه و تلگراف مرحوم یزدی به ملامحمد آملی و سید حسین قمی در دوره تحسن مشروطه‌خواهی در حرم عبدالعظیم در اواسط سال ۱۳۲۵ قابل ذکر است، ر.ک: محمد ترکمان، رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات، ... و روزنامه شیخ شهید فضل‌الله نوری، ج ۱: ۲۴۰، ۲۵۵-۲۵۶ و ۳۰۴ - ۳۰۵.

۲۴. روشن است که منظور، تأیید و همراهی آخوند با جریان مذکور نیست؛ بلکه مقصود، صرفاً آن است که انگیزه و عامل اصلی مشروطه‌خواهی آخوند، تعدیل و کنترل طیف منورالفکر نبود.

۲۵. نمونه‌هایی از مطالب لوایح عبارت است از: «اختلاف میان ما و لامذهب‌هاست که منکر اسلامیت و دشمن دین حنیف هستند؛ چه بابیه مزدکی مذهب و چه طبیعیه فرنگی مشرب. طرف من و کافئه مسلمین اینها واقع شده‌اند و شب و روز در تلاش و تک و دو هستند که بر مسلمانها این فقره را مشتبه کنند و نگذارند که مردم ملتف و متنبه شوند، که من و آنها همگی هم‌رأی و همراه هستیم و اختلافی نداریم» (همان: ۲۴۶). «مقصود تطبیق این مجلس است با قانون محمدی ﷺ و مشروطیتی که خواسته شده است، باید در امور دولت باشد، نه در امور دینی. دین، مشروطیت‌بردار نیست و همین‌طور غرض، رفع ید این فرقه جدیدة ضالۀ مضله است که به‌عنوان آزادی موهومه، دین محکم اسلام را می‌خواهند پایمال کنند» (همان: ۲۵۱) «... آیا این حوادث فوق‌العاده بعد از تأسیس این وضع جدید تولید گردیده است یا نه؟ احترام می‌کنیم و نمی‌گوییم این شرور و مفساد از مجلس متولد شده و اینها اولاد اوست، می‌گوییم اینها هم‌زاد اوست. آیا مجلس دارالشورای کبرای اسلامی به چه جهت و به کدام دلیل باید این همه فتنه و فساد و آشفتگی بلاد و عباد هم‌زادش بوده باشد ... ما خود شرح می‌دهیم ... در این عصر ما فرقه‌ها پیدا شده‌اند که بالمره منکر ادیان و حقوق و حدود هستند ...» (همان: ۲۶۵). موارد بسیاری در این لوح، گویای این مطلب است. به‌عنوان نمونه در یکی از لوایح چنین آمده است: «... مدلول کلام مؤسسین این اساس [نظام مشروطه] این است که: «هذا المجلسُ يأمرُ بالعدلِ و الاحسانِ» و «كلُّ مجلسٍ يأمرُ بالعدلِ و الاحسانِ، مفترضُ الطاعة»: «فهذا المجلسُ، مفترضُ الطاعة». كَلْوِيَّةُ كَبْرَى، مطاع و مسلم؛ ولي - بالله - و الصغرى كَمَثَلِ غَيْثٍ أُعْجَبَ الْكُفَّارُ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيحُ فَرَّاهُ مُضْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَّامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ. (همان: ۲۹۹). این مطلب به‌وضوح، گویای آن است که اختلاف علما، نشأت‌گرفته از اختلاف در مصداق‌شناسی بوده است. ... تمام کلمات راجع است به چند نفر لامذهب بی‌دین آزادی‌طلب که احکام شریعت، قیدی است برای آنها. می‌خواهند نگذارند که رسماً این مجلس مقید شود به احکام اسلام و اجرای آن» (همان: ۳۴۱). «... قوت اسلام در این نظامنامه اسلامی است. رفع گرفتاریهای دنیای شما به همین نظامنامه اسلامی است. ای برادر! نظامنامه نظامنامه، لکن اسلامی اسلامی؛ یعنی همان قانون شریف که هزار و سیصد و اندی است در میان ما هست و جمله از آن به آن اصلاح مفساد ما می‌شود، در مرتبه اجرا نبود، حالا بیاید به عنوان قانون و اجرا شود.» (همان: ۳۵۶).

۲۶. در همین راستا، به‌نظر می‌رسد آنچه آقای کفایی درباره «مخالفت آخوند خراسانی با حاکمیت سیاسی فقها» مطرح کرده است، احتمالاً متأثر از دو مطلب بوده است: ۱. تفسیرها و برداشت‌های ایشان از برخی اسناد مربوط به آخوند خراسانی (همچون دو سندی که ادعا شده است، دلالت بر نفی ولایت فقیه دارند که در بخش‌های قبل مورد نقد قرار گرفت)؛ ۲. بینش و دیدگاه سیاسی شخصی پدرشان (میرزا احمد کفایی) و برخی اساتید حوزویشان (که از علمای کمتر سیاسی بودند). در یک ارزیابی کلی نسبت به مطالب شیخ عبدالرضا کفایی درباره جنبه‌های مختلف حیات و اندیشه آخوند خراسانی که در قالب برخی مقالات و مصاحبه‌ها انتشار یافته است، (ر.ک: عبدالرضا کفایی، «شرح و بیانی مختصر و موجز از حیات و شخصیت آخوند ملامحمد کاظم خراسانی» و «مصاحبه با

حجت‌الاسلام و المسلمین عبدالرضا کفایی»، هر دو در: محسن دریابویی (به کوشش)، *حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آخوند خراسانی*: ۹-۱۶۱؛ «گفت و گو با حجت‌الاسلام و المسلمین میرزا عبدالرضا کفایی؛ نوه آخوند»، *شهروند/مروز*، شماره ۵۸، ۲۰ مرداد ۱۳۸۷: ۱۱۱-۱۱۳). به نظر می‌رسد آنها را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: ۱. مطالبی که ایشان به نقل از منابع مکتوب ذکر می‌کنند؛ مقاله‌ای که ایشان در شرح حال جامعی از آخوند به نگارش درآورده است، عمدتاً چنین است و ایشان در پاورقی‌های هر بخش، تصریح به مآخذ اصلی مطالب کرده‌اند (بیشتر از کتابهای «مرگی در نور»، «سیاحت شرق» و «المصلح المجاهد...»). اعتبار این مطالب، طبیعتاً به میزان اعتبار منابع اصلی باز می‌گردد؛ ۲. مطالبی که ایشان به صورت روشن از پدر یا برخی افراد دیگر نقل قول شفاهی کرده‌اند. این نقل‌ها ارزشمند است و اعتبار مطالب آقای کفایی (به‌عنوان نواده آخوند) نیز بیشتر در همین بخش است. البته اعتبار نقل آقای کفایی به معنای پذیرش اصل خبر و مطلب نیست، بلکه برای اعتبار مطلب و منقول، باید وثاقت فردی که آقای کفایی از آن فرد نقل کرده، نیز احراز شود؛ ۳. تحلیل‌ها و تفاسیر آقای کفایی نسبت به جنبه‌های مختلف حیات و اندیشه آخوند خراسانی از جمله موضع مشروطه‌خواهی، اندیشه سیاسی و مسأله ولایت فقیه. این بخش، اعتبار خاصی ندارد و باید همچون تحلیل‌های دیگر افراد، مورد بررسی قرار گیرد. در همین راستا، **اولاً:** ملاحظه شود که آقای کفایی برای تحلیل ارائه شده، اسناد، شواهد و دلایل تاریخی ذکر کرده است یا نه؟ **ثانیاً:** این شواهد، به لحاظ سندی و تاریخی، بررسی و ارزیابی گردد.

۲۷. عدم تفکیک مقام نظر از مقام عمل، از مهمترین آسیب‌هایی است که در مباحث مربوط به بررسی دیدگاه اندیشمندان اسلامی به صورت عام و فقه‌های شیعه به صورت خاص، درباره نظام سیاسی وجود دارد. نمونه بسیار بارز و روشن این آسیب، کتاب «نظریه‌های دولت در فقه شیعه» است.

۲۸. عملکرد آخوند خراسانی در نهضت مشروطه نیز می‌تواند به‌عنوان مؤیدی بر مشروعیت تصرفات فقه‌ها در حوزه عمومی و سیاسی باشد. چنانکه در بخش حیات سیاسی آخوند ذکر شد، ایشان در مراحل گوناگون مشروطه با عمل خود برای خود و هم‌مسئولانش نشان می‌دهد که حق دخالت در امور مختلف سیاسی را به رسمیت می‌شناسد؛ هر چند مشروعیت چنین دخالت‌هایی در مواد قانون مصوبه نمایندگان مردم گنجانده نشده باشد و از این رو، موجب خرده‌گیری طرفداران مکتب لیبرال دموکراسی می‌شود (فریدون آدمیت، *فکر دموکراسی/اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران*: ۱۴۵).

تلگرافهای متعدد آخوند به مجلس به‌ویژه در مشروطه دوم و صدور اوامر و نواهی در زمینه‌های مختلف از جمله حکم به اخراج تقی‌زاده از مجلس (با آنکه نماینده رسمی مردم بود) می‌تواند مؤیدی بر پذیرش مشروعیت تصرف فقه‌ها در حوزه سیاسی توسط آخوند باشد.

۲۹. این مسأله، مورد اعتراف برخی نویسندگان و گزارشگرانی است که به‌دنبال انتساب «مخالفت با ولایت فقیه» به آخوند خراسانی بوده‌اند و تفسیر دموکراتیک از اندیشه سیاسی آخوند خراسانی ارائه داده‌اند. ر.ک: محسن کدیور، *سیاست‌نامه خراسانی*، صفحه بیست؛ محسن دریابویی، «مصاحبه با آقای اکبر ثبوت»، *حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آخوند خراسانی*: ۵۱۵.

منابع و مأخذ

۱. آدمیت، فریدون، فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران، تهران، پیام، چ ۲، ۱۳۵۵.
۲. ابوالحسنی (منذر)، علی، «مروری بر اندیشه و سیره سیاسی آیه الله صاحب عروه»، فصلنامه تاریخ معاصر ایران، شماره ۴۲، تابستان ۱۳۸۶.
۳. اعظام قدسی (اعظام الوزاره)، حسن، خاطرات من یا تاریخ صد ساله ایران، تهران، کارنگ، ۱۳۷۹، ج ۱.
۴. افشار، ایرج (به کوشش)، اوراق تازه یاب مشروطیت و نقش تقی زاده، تهران، جاویدان، ۱۳۵۹.
۵. امین، محسن، اعیان الشیعه، تحقیق و اخراج: حسن امین، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ق.
۶. انصاری، مهدی، شیخ فضل الله نوری و مشروطیت، تهران، امیرکبیر، چ ۲، ۱۳۷۶.
۷. تاجزاده، مصطفی، «انقلاب مشروطه و روحانیت»، ماهنامه آفتاب، شماره ۲۵، اردیبهشت ۱۳۸۲.
۸. ترکمان، محمد، اسنادی درباره هجوم انگلیس و روس به ایران، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۷۰.
۹. -----، رسائل، اعلامیه ها، مکتوبات، ... و روزنامه شیخ فضل الله نوری، تهران، مؤسسه فرهنگی رسا، ۱۳۶۲، ج ۱.
۱۰. تهرانی، آقابزرگ، نقباء البشر فی القرن الرابع عشر، با تعلیقات سیدعبدالعزیز طباطبائی، قسم دوم و سوم، مشهد، دارالمرتضی للنشر، چ ۲، ۱۴۰۴ق.
۱۱. توکلیان، جلال، «اندیشه سیاسی آخوند خراسانی»، مجله کیان، شماره ۴۲، خرداد و تیر ۱۳۷۷.
۱۲. ثبوت، اکبر، جزوه «آراء آخوند خراسانی صاحب کفایة الاصول پیرامون تشکیل حکومت اسلامی»، بی جا، بی نا، ۱۳۸۸.
۱۳. حائری، عبدالحسین، اسناد روحانیت و مجلس، تهران، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۱.
۱۴. حرزالدین، محمد، معارف الرجال فی تراجم العلماء و الادباء، با تعلیقات محمدحسین حرزالدین، قم، مکتبه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ق، ج ۱ و ۲.
۱۵. خراسانی، محمدکاظم، حاشیه کتاب المکاسب، به کوشش سیدمهدی شمس الدین، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۰۶ق.
۱۶. دریایی، محسن، «مصاحبه با آقای اکبر ثبوت»، حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آخوند خراسانی، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۶.
۱۷. -----، «مصاحبه با حجة الاسلام و المسلمین عبدالرضا کفای» حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آخوند خراسانی، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۶.

۱۸. دولت آبادی، یحیی، حیات یحیی، تهران، عطار و فردوسی، چ ۲، ۱۳۶۱.
۱۹. «رساله لالان» (حیات و اندیشه سیاسی عالمان عصر مشروطه) (کتاب سوم)، آموزه، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۲.
۲۰. رضوانی، محمداسماعیل، انقلاب مشروطیت ایران، تهران، ابن سینا، چ ۲، ۱۳۵۲.
۲۱. روزنامه مجلس، سال سوم، شماره ۶۳ (۶ محرم ۱۳۲۸) و ۱۴۰ (۱۶ رجب ۱۳۲۸).
۲۲. شریف کاشانی، محمد مهدی، واقعات اتفاقیه در روزگار، به کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۲.
۲۳. طباطبایی، سیدجواد، «مشروطه بدون عینک ایدئولوژی (چرا مفاهیم در سرزمین ما دوام نمی آورند؟)»، شهروند امروز، شماره ۵۸، ۲۰ مرداد ۱۳۸۷.
۲۴. عین السلطنه (سالور)، قهرمان میرزا، روزنامه خاطرات عین السلطنه، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران، اساطیر، ۱۳۷۷، ج ۳.
۲۵. فتحی، نصرت الله (به کوشش)، مجموعه آثار قلمی ثقة الاسلام شهید تبریزی، انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵.
۲۶. فیرحی، داود، «مبانی فقهی مشروطه خواهی از دیدگاه آخوند خراسانی»، مجموعه مقالات همایش بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران: بزرگداشت آیه الله محمدکاظم خراسانی، به کوشش ستاد بزرگداشت یکصدمین سالگرد نهضت مشروطیت، تهران، دانشگاه تهران و مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۴.
۲۷. فوجانی، آقاجفی، برگی از تاریخ معاصر (حیات الاسلام فی احوال آیه الملک العلام)، به تصحیح ر.ع. شاکری، تهران، هفت، ۱۳۷۸.
۲۸. کدیور، محسن، «اندیشه سیاسی آخوند خراسانی»، مجموعه مقالات همایش بررسی مبانی فکری و اجتماعی مشروطیت ایران: بزرگداشت آیه الله محمدکاظم خراسانی، به کوشش ستاد بزرگداشت یکصدمین سالگرد نهضت مشروطیت، تهران، دانشگاه تهران و مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۴.
۲۹. -----، سیاست نامه خراسانی (قطعات سیاسی در آثار آخوند ملامحمدکاظم خراسانی)، تهران، کویر، ۱۳۸۵.
۳۰. -----، نظریه های دولت در فقه شیعه، تهران، نشر نی، چ ۷، ۱۳۸۷.
۳۱. کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، تهران، امیرکبیر، چ ۱۹، ۱۳۷۸.
۳۲. کفایی، عبدالرضا، «شرح و بیانی مختصر و موجز از حیات و شخصیت آخوند ملا محمدکاظم خراسانی»، حیات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی آخوند خراسانی، به کوشش محسن دریابیگی، تهران، مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۶.

۳۳. گفت و گو با حجة الاسلام و المسلمین میرزا عبدالرضا کفای؛ نوه آخوند، شهروند امروز، شماره ۵۸، ۲۰ مرداد ۱۳۸۷.
۳۴. مجید کفای، عبدالحسین، مرگی در نور؛ زندگانی آخوند خراسانی صاحب کفایه، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۵۹.
۳۵. مدرس تبریزی، محمدعلی، ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب، تهران، شرکت سهامی طبع کتاب، چ ۲، ۱۳۳۵، ج ۱.
۳۶. معلم حبیب آبادی، میرزا محمدعلی، مکارم الآثار در احوال رجال دوره قاجار، اصفهان، مؤسسه نشر نفائس، ۱۳۳۷، ج ۵.
۳۷. ملکزاده، مهدی، تاریخ انقلابات مشروطیت ایران، کتاب ششم، تهران، علمی، چ ۴، ۱۳۷۳.
۳۸. موسوی اصفهانی کاظمی، محمد مهدی، احسن الودیعہ فی تراجم اشهر مشاہیر مجتہدی الشیعہ، بغداد، المكتبة العربیہ، مطبعة الایتام، ۱۳۴۸، ج ۱.
۳۹. نائینی، محمدحسین، تنبیہ الامة و تنزیہ الملہ، به اهتمام سید محمود طالقانی، تهران، شرکت سهامی انتشار، چ ۹، ۱۳۷۸.
۴۰. ناظم الاسلام کرمانی، محمد، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، پیکان، چ ۵، ۱۳۷۶ و ۱۳۷۷.
۴۱. نامدار، مظفر، رهیافتی بر مبانی مکتبها و جنبشهای سیاسی شیعه در صد ساله اخیر، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۶.
۴۲. نجفی، موسی و فقیه حقانی، موسی، تاریخ تحولات سیاسی ایران، تهران، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، چ ۲، ۱۳۸۱.
۴۳. نجفی، موسی، حوزه نجف و فلسفه تجدّد در ایران، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه معاصر و مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۷۹.
۴۴. نظام الدین زاده، حسن، هجوم روس به ایران و اقدامات رؤسای دین در حفظ ایران، به کوشش نصرالله صالحی، تهران، مؤسسه نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۷۷.